رسالهٔ مجدیه

تالیف

مرحوم حاج میرزا محمد خان مجدالملك

با مقدمه و مقابله و تصحیح

سعید نفیسی

طهران

شهریور ماه ۱۳۲۱

چاپخانه بانك ملی ایران

رسالهٔ مجدیه

تألیف

مرحوم حاج میرزا محمد خان مجدالملک

بامقدمه و مقابله و تصحیح

سعید نفیسی

طهران

شهریور ماه ۱۳۲۱

چاپخانه بانك ملی ایران






مرحوم مجدالملك

از روی آب و رنگ کار مرحوم میرزا عبدالمطلب نقاش باشی اصفهانی مستشار وزارت پست که در ۱۳۰۲ قمری ساخته است



مقدمه

تا چند سال پیش تاریخ را جزین نمی دانستند که نویسندهٔ ساده دل زود باور نیك بینی از راه دور بر ظاهر وقایع و حوادث جهان بنگرد و آنچه را که در دیدهٔ وی می نشیند نا سنجیده و نا پرسیده با شتابی که لازمهٔ این گونه کارهای سطحی وخامست در صحیفه ای چند بجای گذارد . اگر هنوز هم تاریخ را چنین معجون نا پختهٔ قوام نا آمده ای بینداریم کار بسیار آسانست . هر نوشته ای را که بدست می آید باید پذیرفت و هر گز در صدد تطبیق گفتار های متضاد برنیامد . اگر دو تن در یك زمان در بارهٔ یك واقعه دو روایت مخالف نوشته باشند مانند برخی ازپیشینیان سست انگار آسان جوی راحت طلب باید یکی را نادیده و ناشنیده گرفت یا اگر اندکی در احتیاط کاری دست وپائی بزنیم باید هر دو را بی آنکه برد این یك و قبول آن دیگر ذهن زود رنج و خاطر تن آسای را بدشواری خوی دهیم عرضه داریم و هر چه زودتر گریبان و جدان را از چنگ این ضد گویان رهائی دهیم . اما در جهان امروز تاریخ نویسانی که بوظیفهٔ دشوار خویش پی‌برده و بآسانی دل مشکل پسند و خاطر دیر باورخود را قانع نمی کنند می کوشند که نخست وجدان خویش و سپس وجدان خوانندهٔ خویشتن را ازین گیر و دار آسوده کنند و حق و حقیقت را هر چند هم گران و ناهموار و تلخ و نا گوار باشد از پس هر پرده ای که هست و از زیر هرگرد وخاشاك و زباله ای‌که روی آنرا فراگرفته باشد بیرون‌کشند و درین راه از دشنام و طعن و سر زنش خوانندهٔ بی انصاف‌گزاف پسند دروغ پرداز نهراسند . از صد تن خوانندگان‌کتابهای تاریخ بیشتر می شود که نودو هشت تن کسانی هستند که پیش ازوقت در قصه وافسانه‌ای یا در کتاب بی مغزی‌که پیش از آن خوانده یا در گفته ای که از نو آموز تازه کاری در دبستان و دبیرستان شنیده اند شبحی خیال انگیز و ظاهری زر اندود و رنگ زده و روغن مالیده و گاهی غازه کشیده و سرخاب و سفیداب کرده از آن واقعه یا آن کس در ذهن لجوج خود سر سنگین دل خود آماده دارند واگر تاریخ نویس بیچاره را با خود همداستان وهم‌رأی نبینند رگ‌گردن ازخون انباشته می کنند و چشم از حدقه بیرون می برند و مشت دشنام و بدگوئی برسر او می کوبند . بهمین جهتست که تاریخ خواندن بمصداق و مسمائی که امروز در

جهان کنونی پیدا کرده است شاید بیش از هر کار دیگر سعهٔ صدر و وسعت مشرب و انصاف و برد باری اخلاقی بخواهد . باید آماده بود که هر ساعت وهر دقیقه درفکر و اندیشه وتصورات و معلومات خود « استیناف داد » یعنی بوجدان خویش و بفهم و انصاف خود رجوع کرد یا باصطلاح عوام کلاه خود را قاضی کرد و از تغییر عقیده و پی بردن باشتباهات چندین ساله و حتی عقایدی که بحکم وراثت و آموزش و پرورش و سیاست و مسلك و دین و آئین و مانند آن مطرد شده است نیندیشید . تاریخ آن محاکمه ایست که بهر سندی بدبینست و زیر هر امضائی می زند . تاریخ آن آزمایشگاهیست که پوست هر چیزی را می زداید وهر زرو زیوری را دور می کند و پس از آنکه جامها را کند و پیرایها را سترد و پوستها و لفافها را یك یك بدور انداخت با ذره بین یا ریز بینی که بهیچ کس هم رحم نمی کند رنگهها را می شوید و تارو پود ها را از هم جدا می کند و می کوشد که دردل ذره ها بنگرد تا از آنجا بجهانی پی ببرد . اینست که در جهان امروز تاریخ نویس بیدادگر بی رحم دیر باور بد خواهیست که چون قاضی سنگین دلی گوش می‌بندد تاناله نشنود وچشم برهم می نهد تادل‌خویش بدرد نیاورد . از فضیحت و رسوائی باك ندارد زیرا تا حق و حقیقت ازین کشتار ها نکنند وپای بر زبر این گونه آزردگان و ستمدیدگان نگذارند برکرسی نتوانند نشست .

اکنون که پی بدین وظیفهٔ بیدادگران تاریخ بردید می توانید در محکمهٔ حقیقت گاه گاهی بنشینید و باین داد رسیهاگوش فرادهید . درین داد رسیها متوجه می شوید که اگر حقیقت جوی حقیقت پرستی بخواهد دست باسناد بزند و پرتوی بر تاریخ بیفکند نا چارست نخست باین اندیشه افتد که تاریخ سرگذشت دوره ای و زمانیست از زندگی گروهی از مردمی که در کشوری زیسته اند . ناچار مردمی که درین زمان و در آن کشور می‌زیسته اند گروهی بوده اند که از یك تن و نو تن و صد تن و بلکه هزار تن بیشتر بوده اند . اگر مقصود از تاریخ این باشد که تنها سر گذشت یك تن از آن هزاران مردم را برای شما بگوید کور کورانه مثلا فلان شاه یا فلان وزیر یا فلان سخنگوی و دانشمند را بر می گزیند و بس . اما این تاریخ نیست بلکه سر گذشت یك تن از مردمان تاریخیست و چنانکه اگر در شهری کوری دیدید نمی توانید گفت همهٔ مردم آن شهر کورند هم چنان از دانستن سر گذشت یك تن نمی توان گفت که تاریخ آن زمان و آن مردم و

آن کشور را دانسته اید . نا چار باید کنجکاوی و پی جوئی کرد که همهٔ مردم آن زمان و آن کشور یا لا اقل اکثریت مردم آن دیار چگونه زیسته اند . برای این کار دیگر کتابی یا رساله ای کـه کسی در سر گذشت پادشاهی یا درباری نوشته است کافی نیست . چنانکه همواره پیش می آید اگر [illegible] یا افتادهٔ رایج بسنده کنید یا سندیست کـه مزاج گوی [illegible] برای خوش [illegible] آن مرد و پاداش گرفتن ازو در میان نهاده یابد خواه غرض آلود [illegible] برای پیش بردن و جاوادن کردن کینهٔ خویش بیادگار گذاشته است .

پس تاریخ حقیقی هر دیاری تاریخ زندگی واقعی همهٔ مردم آن دیار در آن زمانه است یا بعبارهٔ روشن تر سرگذشت آن جماعتیست که گروه مردم یا باصطلاح نا درستی که این روز ها بیش از پیش انتشار می یابد تودهٔ ملت را تشکیل دهد . اگر درین میان سر گذشت همهٔ مردم زمانه بدست نیاید نا چار باید بسرگذشت اکثریت مردم آن روزگار بسنده کرد وگر نه از زندگی یك تن از مردم آن روزگار هر چند هم که آن یك تن پادشاه یا امیر یاوزیر و یافرمانروا وحتی دانشمند و گوینده ونویسنده بوده باشد بزندگی همهٔ مردم آن روزگار پی بردن و ازجزء حکم بکل کردن مانند آنست که کسی از ناخن دست یا پائی بخواهد پی بماهیت اندام کسی ببرد .

پس بی جهة نیست که محققان کنونی برای روشن کردن تاریخ در پی اسنادی می گردند که کسی در همان زمان صمیمانه برای نشان دادن حقیقت زندگی آن زمان و نه برای باقی گذاشتن سود و زیان و غرض و نفع خویش نوشته باشد تا بنوبت خود مورخ را دنبال اغراض و مطامع خویش نکشاند و اذهان سادهٔ خوانندگان را بدان آلوده نکند . دریغا که این گونه اسناد راستگوی بی غرض برای پی بردن بتاریخ بسیاری از کشورها ومخصوصاً ایران درحکم کیمیاو اکسیرست ؛ زیرا که بسیار کم می شود نویسنده ای گرفتار خواهش های طبع و مقتضیات مادی زندگی نبوده باشد و در زمان خویش یا زبان بستایش از نعمت بخشندگان و یا زبان بنکوهش از دریغ کنندگان نگشاید . بیچاره آدمیست و این حوائج مادی و مرد بزرگ می خواهد که در پی آن نرود و یا اگر می رود کاغذ و قلم رابدان نیالاید .

از جمله اسنادی که برای شناسانیدن اوضاع ایران در دورهٔ ناصرالدین شاه و هفتاد هشتاد سال پیش برای مامانده کتاب بسیار جالب توجهیست که از شاهکارهای

پایان قرن گذشتهٔ ایرانست . این کتاب چنانکه مؤلف بزرگوار خود در صحیفهٔ ٦٦ از متن حاضر تصریح کرده در سال ١٢٨٧ قمری یعنی در هفتاد و پنج سال پیش ازین نوشته شده . اهمیت آن از لحاظ ادبی باندازه ایست که با کمال جرأت می توان آنرا بزرگترین شاهکار نثرفارسی درقرن سیزدهم هجری دانست وخواننده‌ای که بدین گونه تحقیق آشنا باشد در هر سطری از آن کنایهٔ شیرین و اشارهٔ بسیار ماهرانهٔ ادیبانه‌ای می بیند که حاجت براهنمائی نیست .

اهمیت دیگر آن از لحاظ تاریخی باندازه ایست که ازین روشن تر آئینه ای برای نشان دادن عصر و زمانه ای که این کتاب معرف آنست نمی توان یافت واز هر حیث باید آنرا معتبر ترین سند و راستگو ترین گواه وقایع و اوضاع آن روزگار دانست .

از نخستین روزی که‌این کتاب اززیرقلم نویسندهٔ بزرگوارآن بیرون آمده است بنام « رسالهٔ مجدیه » منتهای رواج و شهرت را یافته و در همان زمانها مردمی که ذوقی و انصافی و دانشی داشته اند در پی نسخه های آن می گشته اند چنانکه نسخه های خطی بسیاری از آن که مردم‌آن روزگار و حتی معاصران ما برای خود و یا دیگران نوشته اند در کتابخانها و در خانهای مردم ایران فراوانست و کمتر کسیست از پیران روزگار ما که آنرا نخوانده و یا ننوشته باشد .

نویسندهٔ این کتاب یکی از رجال و وزیران نامی دربار ناصرالدین شاه مرحوم حاج میرزا محمد خان مجد الملك سینکی پدر مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجدالملك و نیای خاندان امینی مجدی و سینکی بوده است .

مرحوم مجدالملك خواهر زادهٔ مرحوم میرزا آقا خان اعتمادالدوله صدراعظم ایران بود و نخست بحاج میرزا محمد خان سینکی معروف بود . در آغاز سلطنت ناصر الدین شاه پیشکاری مادر محمد شاه را داشت و با او بحج رفت وپس از آن در خدمات دولتی مراحل مختلف را پیمود تا اینکه بمقام وزارت رسید . خلاصه‌ای ازمراحل خدمت‌وی چنانکه‌مرحوم‌محمدحسن‌خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) در مجلدات دوم و سوم مرآت البلدان ناصری ضبط کرده بدین گونه است :

در ١٢٦٨ کار پرداز (کنسول) حاج ترخان بوده و در پاداش خدمات جبهٔ ترمه باو داده اند (ج ٢ ص ١١٧) . در ١٢٦٩ نایب اول وزارت دول

خارجه (امور خارجه) بوده و لقب « دبیر مهام خارجه » و خلعت باو داده اند (ج ۲ ص ۱۳٤) . در ۱۲۷۲ نشان شیرو خورشید از مرتبهٔ اول سرتیپی و حمایل سرخ باو داده اند (ج ۲ ص ۱۸۳) . در ۱۲۷۳ باردیگر خلعت باوداده اند (ج۲ ص ۲۰٤) .
در ۱۲۷۵ برای تسویهٔ قرار داد هائی که در میان دولت ایران و دولت عثمانی بوده است بمأموریت مخصوص بخاك عثمانی فرستاده شده و در ضمن مأمور بوده است که در راه در بغداد کارهای اتباع ایران راکه درعراق بوده‌اند نظم دهد و پیش از عزیمت باین مأموریت باو خلعت داده اند و در ضمن پسر مهترش مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله را که در آن زمان « میرزا علی خان منشی وزارت امور خارجه » بوده است با او همراه کرده اند (ج ۲ ص ۲۳۹) . در ۱۲۷۹ وزیروظائف واوقاف شده‌است(ج۳ص۳) . در ۱۲۸۲ ویرا از آن سمت عزل کرده و حاج علی‌خان اعتماد السلطنه پدرمحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه را که پیش از آن نخست حاجب الدوله وسپس ضیاء الملك لقب داشته‌است بجای او گماشته‌اند (ج۳ص٤٥) . در ۱۲۸٤ که ناصرالدین شاه بسفر خراسان رفته وی جزو همراهان او بوده است(ج ۳ ص٦۸) .
در ۱۲۸٦ لقب مجد الملك باو داده و وی را بسمت متولی باشی آستان رضوی بمشهد فرستاده اند (ج ۳ ص ۸۹) . در ۱۲۸۵ وی را از آن سمت عزل کرده و میرزا محمد حسین دبیرالملك را بجای او گماشته اند (ج ۳ ص ۱۰٤) . در ۱۲۸۸ « عمل جنس ممالك محروسه را بکفالت » او واگذار کرده‌اند (ج ۳ ص ۱۳۹) . درهمان سال جزو وزرای دارالشوری انتخاب شده است (ج۳ص۱٤۰) .
در ۱۲۹۰ بار دیگر بوزارت وظایف بر قرار شده و تا دم مرگ در آن مقام بوده است . تاریخ رحلت وی را حاج میرزا ابراهیم خان صدیق الممالك در کتاب منتخب التواریخ مظفری (چاپ تهران ۱۳۲۳-۱۳۲٦ ص ٤۰۸) جزو وقایع سال ۱۲۹۷ ضبط کرده ولی این خطای فاحش است و تردیدی نیست که در طهران در ۱۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ در ۷٤ سالگی درگذشته است چنانکه برسر تربت وی که درصحن شرقی بقعهٔ شاه زاده عبدالعظیم مدفونست بر سنگی چنین نوشته شده‌است :

« هوالحی الذی لایموت

وفدت علی الکریم بغیر زاد	من الحسنات و القلب السلیم
وحمل الزاد افتح کل شیئ	اذا کان الوفود علی الکریم

آقای حاج میرزا محمد خان لواسانی ملقب بمجد الملك مجسمهٔ زهد و تقوی

x یکی از این دو رقم قطعاً درست نیست اگر هر دو نادرست نباشد!

و دیانت ادیب فاضل یکی از مشهور ترین خطاط و نویسندگان ایران که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مرحوم کارگزار بغداد و بعد دبیر مهام خارجهٔ آذربایجان و سپس وزیر وظایف و اوقاف شد و در ۱۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ هجری در تهران در سن ۷٤ سالگی برحمت ایزدی پیوست ».

ازین قرار وی در ۱۲۲٤ قمری ولادت یافته است . هم چنانکه بر سر خاکش نوشته اند این مرد بزرگ از خوشنویسان و نویسندگان بسیار نامی وزبردست زمان خود واز ادیبان مسلم دوران خویش بوده ، شیوهٔ خاصی از شکسته نستعلیق که دو پسر نامدارش مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و میرزا تقی خان مجدالملك نیز بدان معروف بوده اند و در میان شیوه های قرن گذشته و اوایل این قرن امتیاز خاص دارد و پسندیدهٔ بسیاری از ارباب قلم بوده است و هنوز هم خوش نویسان از آن پیروی می کنند شیوه ایست که از پدر آموخته اندومخصوص بدو بود است و نیز احاطه ای که این دو پسر ناماور در نظم و نثر و ادبیات زبان پارسی داشته اند از پرورش این پدر هنرور دانشمند فراهم شده و پس از آن این سنت شریف درخاندانشان باقی مانده است . از مرحوم مجدالملك دو پسرماند : مرحوم حاج میرزا علی خان امین الدوله و مرحوم میرزا تقی خان مجدالملك و پنج دختر که یکی از آنها درخانهٔ مرحوم شجاع السلطنه امیر نظام بود و پس ازمرگ او دختر دیگری باو دادند و یکی در خانهٔ مرحوم میرزا ابراهیم خان معتمد ـ السلطنه و یکی در خانهٔ مرحوم میرزا محمد علی خان علاء السلطنه و یکی در خانهٔ مرحوم میرزا عبدالوهاب خان نظام الملك بود .

این کتاب چنانکه پیش ازین اشاره رفت بمناسبت لقب مؤلف همواره درمیان آشنایان باین فن بنام « رسالهٔ مجدیه » معروف بوده است . جناب آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه) در کتاب آئین نگارش (چاپ تهران ۱۳۱۹ ش ـ ص ۲۰٤) که این کتاب را بسیار ستوده و نمونه ای از آنرا نقل کرده اند نام آنرا « کشف الغرایب » نوشته اند اما چون بنام رسالهٔ مجدیه همواره معروف بوده است درین چاپ نیز پیروی ازهمان شهرت دیرین کردم . درین کتاب اشارات بسیاری بوزیران و رجال درباری آن زمان رفته که اگر کسی پی نبرد بسیاری از شیرینی های آن در ذوق نمی نشیند بهمین جهة آنها را درپای صحایف از روی دو نسخهٔ خطی که اساس چاپ این کتاب بوده است بهمان عبارات اصلی معرفی کرده ام .

چنانکه درپایان صحیفهٔ ۷۶ قید کرده ام چاپ این کتاب متکیست بردو نسخهٔ خطی : نخست نسخه ای که در ۱۵ محرم ۱۳۲۰ در لشته نشای گیلان درویش یوسف بفرمان مرحوم امین الدوله ازروی نسخهٔ اصل نوشته وچون معتبرتر و درست ترست آنرا اساس قراردادم ودر نسخه بدلها آنرا بعلامت « ب » نموده ام . دوم نسخه‌ای که درشب شنبهٔ ۲۷ رجب ۱۳۱۷ علی بن عبدالرسول یعنی آقای علی عبدالرسولی ازاستادان کنونی دانشگاه بپایان رسانده ومتعلق بکتابخانهٔ مرحوم میرزا محمد علیخان قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ سابق ایران بوده و سالهاست تعلق بمن دارد . این نسخه غلطهای املائی و کتابتی بسیار دارد و باعتبار نسخهٔ اول نیست و درنسخه بدلها آنرا بعلامت « ج » نموده ام . در چاپ این کتاب هر جا که نسخهٔ «ب» بر نسخهٔ دیگر افزونی داشته است در هلالین ( ) و هر جا که نسخهٔ « ج » بر نسخهٔ دیگر افزونی داشته است در قلاب [ ] جا داده ام . هنگامی که چاپ متن کتاب رو بپایان بود دوست دانشمند من آقای دکتر قاسم غنی که از ناموران جهان دانش ماست و کرم را با فضایل دیگر گرد آورده است نسخهٔ دیگری بامانت بمن سپرد که متعلق بجناب آقای علی اصغر حکمت از وزیران دانشمند این زمان بوده و بآقای دکتر غنی داده اند و آن نسخه را آقای مسعود مجدی نوهٔ مؤلف کتاب و پسر مرحوم میرزا تقی خان مجدالملك با خط شیرین و زیبای خویش در آبانماه ۱۳۱۸ هنگامی که آقای حکمت وزیر کشور بوده است نوشته و بوی هدیه داده است و آن نیز معتبرست منتهی چون در آغاز کار بدست نبود نتوانستم در همهٔ مراحل اختلاف آنرا متذکر شوم . در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تا جائی که من آگاهی دارم سه نسخهٔ دیگر ازین کتاب هست .

شنیده ام که این کتاب وقتی درروزنامهٔ حبل المتین که مرحوم مؤید الاسلام در کلکته چاپ می کرده است انتشار یافته ولی چون دسترس بدوره های کامل این روزنامه نبود و نتوانستم این نکته را تحقیق کنم بقید تردید می نویسم . امادرسال هشتم مجلهٔ ارمغان از شمارهٔ ۲ـ۳ (ص ۸۲) تا شمارهٔ ۹ـ۱۰ (ص ۵۴۵) این کتاب با افتادگیها و تحریفاتی که بقید کردن نمی ارزید چاپ شده و در آن مجله بخطا آنرا بمرحوم امین الدوله نسبت داده اند .

در هر صورت بجهاتی که پیش ازین آوردم این کتاب از هر حیث در خور آن بود که جداگانه در مجلدی منقح و با دقت و مقابله ای که لازمهٔ فن

وتخصص درین کارست انتشار یابد تا سندی برای شناسائی دوره‌ای که بما نزدیک‌تر از دوره های تاریخی دیگرست و پدران ما در آن زیسته اند بدست باشد وبهمین اندیشه در روزگاری که دلهای دیگران بهواجسی که با این گونه کارها فرسنگها فاصله دارد خوش بود سرگرم بودن باین کار و ادای این خدمت را باطل السحر آن دل زدگیها و دل زدائی ها کردم و چند روزی از گذشت روزگار را بدین کار بسر بردم باشد که درپیشگاه حقیقت جویان و حق پرستان خدمتی ناچیزشمرده شود و اگر لغزشی و فروگذاشتی درین‌خدمت دیدند چشم برخطا وناتوانی بپوشند.

طهران شهریور ماه ۱۳۲۱

سعید نفیسی

بسم الله الرحمن الرحیم

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تنزلات محسوسه و امراض مزمنه که ازین ریاست بی‌حرکت آناً فآناً عارض دولت ایران میشود بقاطبهٔ اهالی ممالك محروسه وعده میدهد وقوع یك امر عظیمی را که احدی ازآحاد خلق‌را نتوانندازآلایش آن مستثنی [1] نمایند. رسم عدل وانصاف همه جا مستحسن و فواید آن، که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیك نامی دولتست، ظاهر و هویداست. در ایران این رسم متروك شده وبجای آن آتشها ازظلم وبدعت روشنست وشرارهای این آتش بمرتبه ای بالا گرفته که درهمه جا پیدا ونزدیکست هنگامهٔ بزرگی گرم شود؛ یعنی در طبیعت محروری مزاجان ایرانی مرضی تولید کند که علاج آن از قوهٔ طبیبهای ایرانی خارج باشد. آثار مرض ازهمین تشریح جزئی که در اعضای رئیسهٔ دولت پیدا شده است استنباط خواهد شد. خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه آن امید را از مردم سلب کرد [2] چه هروقت که شبهه ای رو میداد یا شدتی در بعضی اعمال بهم میرسید [3] بسرعت منتقله و قوهٔ منتقمه وحسن رأی پادشاه پناه میبردند. خشکی قنات او، که بتازگی واقع شده آبرا درد هنها خشکانیده، در صورتیکه سلوك ظلم کنندگان [4] با پادشاه این باشد باسایر مردم چه خواهد بود؟

---

(۱) ج: مستغنی. (۲) ج: کرده. (۳) ب بهم‌میرسید، ج: بهم میرسد.
(٤) ب: کننده کان.

چند نفر صیاد وحشی خصال شاه شکار قلب پادشاه[1] را طوری صید اراده و رأی خود گردانیده اند که دقیقه‌ای نمیگذارند از گشتن صحرا و کوه و کشتن حیوانات تسبیحگو فارغ شود. منتظرند شومی این عمل، که قطعاً موجب قطع نسل و کوتاهی عمر و شوریدگی بختست، اثر خود را خوب ظاهر کند، (شعر):

درخت افکن بود کم زندگانی بدرویشی کشد نخجیر بانی

اگر بالفرض دو خبر در خاکپای مبارك تصادف کند که یکی حاضر بودن اسباب شکار جرگه باشد و دیگری حاصل شدن یك امتیاز دولتی عمده، باستصواب همین صیادان آن اعتنا که بخبر اولست بدومی نیست.

عیب کارهائی که مغایر مصلحت جهانبانیست و مخالف سلیقهٔ جمهور بپرده پوشی و اغماض این اشخاص از نظر پادشاه برخاسته[2] و اتفاقات بدیهی الضر باشتباه کاری و آسان گوئی در لباسهای مستحسن جلوه میکند.

طبع ملوکانه را از مرکز سلطنت و محل حل و عقد امور دولت بمرتبه‌ای متنفر کرده اند که نهضت موکب همایون درنهایت شوق و چابکیست و معاودت با کمال سستی و اکراه. گویا این صیادان را با دزدان مالیات ایران، که طالب بازار آشفته اند یك عهد و علاقهٔ باطنیست، که هروقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی دیدند بآهو گردانی استادانه پادشاه را خواهی نخواهی بدوشان تپه حرکت می دهند، تا امور سلطنت و ملك داری خواب خرگوشی نماید که شیرازهٔ آن از هم بگسلد.

چیزی که بنظم قدیم خود باقیست امر علیق و مهمات چند رأس دوابست، که پادشاه را باطراف و اکناف مملکت حرکت میدهد (و) اگر

---

(۱) ب در حاشیه: اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایونی ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه است. (۲) ب و ج: برخواسته.

لازمهٔ اسباب حرکت نبود ریاست کلیه بیك لفظ نیمه تمام مهمل ، که از برای تعطیل امور[1] طلسمی ازآن بالاتر نیست ، باین کارهم انگشتی میرساند[2] که بی نظم کنند .

این وادادن پادشاه وسکوت او ، چون ازحد جواز گذشته ، مردم را بوحشت انداخته است ، که خدا نکرده وجود مبارك پادشاه مسحور وگرفتار جادو شده ؛ طایفه ای از ارباب حقوق نعمت بقرائت ادعیهٔ باطل السحر مداومت دارند .

از مؤیدات وحشت ایشان یکی اینست که ریاست کلیه خود را بصورت جادوئی نشان میدهد ، مثل اینکه علی الغفله با بشرهٔ آرد آلود از آسیا بیرون بیاید[3] . برای خنداندن مردم الحق پادشاه صورت سلطنت را بیك صفحهٔ نا صافی تجلی داده ، که عکس پیرای[4] هیچ صورتی نیست و ابر[5] جهانبانی بالطافت طبع بشوره بومی[6] مترشحست که چیزی جز خس و خار[7] از آن[8] نمیروید .

جلوس رئیس کل با شب کلاه و پوستین برروی صندلی از دور فریاد میزند که : ای مردم ، از من چه میخواهید ؟ هیچ امری از من متمشی نیست ، جز اخذ بی زحمت ، کبر بی معنی ، استغنای جعلی [و] استعفای دروغی . پولی از مرحوم والدم پیش مردمست ، بعنوان قرض الحسن[9] ، جمع آوری میکنم و زحمت [را] میبرم و در این اثنا چشم براه و گوش

---

(۱) ج : امر (۲) ج : میرسانند (۳) ، ج : میاید (٤) ج : عکس برای ، ب : عکس پیرای (٥) ب : واز (٦) ب : شوره بومی (۷) ب : خوار (۸) ج : ازو

(۹) ج : پیش مردم بعنوان قرض الحسن است ، ب درحاشیه : قرض الحسن : پدر آقا بنام حسن بوده ، ج در حاشیه : قرض الحسن : پدر آقا را نام حسن بوده

بآوازست [۱] ، که از خبر ناخوشی یکی از محترمین دولت که بلاعوضست نه بلاوارث ، خاطر وحدت طلب خود را آسوده کند و از مواجب و مرسوم آن مرحوم ، که ممات او هنوز معلوم نیست ، مبلغی مداخل نماید .

در اطراف صندلی او یك دسته از متملقین چرب زبان و رندان علم سوز ، که بمصلحت بینی معروفند ، از قبیل حاجی سعدالدوله و امثال او قنبرك کرده [۲] ، ایستاده اند . فواید فقه طهماسب میرزای مؤیدالدوله [۳] وفتح فرهاد میرزا وفسق فیروزمیرزا را ، که علمهای کاویانی دولتند ، بحسن کفایت اکفی الکفات راجع می نمایند . دسته ای هم [٤] از منشیان دست آموز [حواسی] جمع [٥] و قلمی تیز کرده اند ، که بدستمزد خرابی آذربایجان وتمامی کردستان وبی نظمی قشون ایران فرامین منصب وعلاوه مواجب و اعطای نشان و خلعت بنویسند ، رسومی بگیرند و درهرقضیه ، خواه نفع دولت ، خواه ضرر دولت ، ایشان بمداخل خود رسیده باشند . پادشاه ، با همه صبر و بردباری ، متغیر میشود ؛ متحیر میماند که اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود تکلیف چیست و بکدام عطیهٔ دولتی باید او را امتیاز داد ؟ با این تحیر و تغیر [٦] مجبور میشود بمتابعت [رأی] رئیس کل و اتباع او .

میل خاطر پادشاه ، آنچه شنیده ایم ، مصروفست بتربیت مردم و ترك رذائل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت و از آنچه اسباب بطالت و ضایع شدن وقتست ونتیجهٔ عقلی ندارد اعراض دارند . مثل اینکه سلام عام را ،

(۱) ج : برآواز است . (۲) ب و ج در حاشیه : اسم حاجی سعدالدوله قنبر علی خان است . (۳) ب و ج درحاشیه : طهماسب میرزا کتابی درفقه نوشته بفقه مویدی معروف است . (٤) ب دستهٔ دهم (٥) ب : دست امور جمع (٦) ج : تغیر و تحیر .

که بقول عوام شکوه سلطنت عجمست ، بتقلید قائلند و آن ایستادنهای طولانی را ، که مورث بهت و بطالت آشکار بود ، موقوف فرمودند [1] .

این شخص با سابقهٔ درویشی و خاکساری و قلندری و ترك و تجرید همین [2] سلام و قیام بی عقود (را) بیك امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر درحضور خود علی الاستمرار منعقد میخواهد . ظهور این حالات را بهیچ چیز نباید حمل کرد ، مگر بمخالفت او باسلیقه و میل پادشاه ، چنانکه [3] در ترك عنوانات نیز ازو همین مخالفت ظهور یافت .

در تقدیم اوامر ملوکانه ، آنچه مانع دخل او نیست ، تسلیم صرف و سکوت محضست ، (مصرع) : چه فرمان یزدان چه فرمان شاه .

هرچه مانع دخل اوست ، اگر همه درسر دیناری باشد ، بامتناعات ظاهر و خفی و سکوتی گویا تر از نطق آنقدر ایستادگی [4] میکنند تا حکم همایون را عاطل وباطل نماید . این نوع سلوك او با مردم ، اهل ایران را از آداب قدیمه منصرف کرده ، اوامر سلطان را افسانه می پندارند [5] .

فقه مؤیدالدوله اقتضا میکند گاهی از بدی عاقبت کار ریاست کلیه مردم را بوجود حضرت ولیعهد دلخوشی بدهد و اتصالات ذات البین را با ولیعهد برپیمانهای پنهانی محکم کند . این طول امل ، که از [صفات و] خصایص مردم کوتاه بین حق ناشناسست [6] ، ریاست کلیه را در وجود مؤیدالدوله چنان فانی کرده که اگر آذربایجان پشت ورو شود و آذربایجانی تشکی خودشان را بروس و عثمانی بیش ازین ظاهر کنند مؤیدالدوله را از آذربایجان برندارد .

---

(۱) ج : فرمودهاند (۲) ب : بهمین (۳) ب و ج : چنانچه (٤) ب : ایستاده گی
(٥) ب : میپندارند (٦) ج : حق نا سپاس است .

با این نکبت ها، که از برکت نیت [1] این مرد بممالك محروسه رو آورده، خود رائی و نخوت او نمیگذارد روی او بقبله برگردد. قلب آقا هنوز ازقبر بابا [2] بحضرت عبدالعظیم علیه السلام مایل نشده وآن اهتمام [3] که ازمیرزا حسن عاقل وسید درجه [4] میشود هزار یك آن درحق رؤسای ملت مرعی نیست. دولتهای بزرگ با قوهٔ مالیه و حربیهٔ [کذائی] کلیهٔ استظهارشان بملتست، که اگر وقتی درین دو قوه ضعفی پیدا شود بقوهٔ ملتی خصم را جواب بگویند و بهمین سبب دقیقه ای از دقایق احترام را نسبت بملت نامرعی نمیگذارند. بی احترامی که از ریاست کلیهٔ ایران نسبت بملت (ایران) میشود باید بیك مصلحت مخصوصی حمل کرد. طبقات مردم ایران، درین ایام فترت که ازریاست کلیه بوی فقر و درویشی میآید، در ورطهٔ خیال افتاده، [هرطبقه] تابع اعتقادی شده اند. شخص ریاست کلیه، که خود را از اوتادروی زمین میداندواز ابدال ملك یقین می پندارد وبریك جا مقیم و میخ دوز شده، استکبار و نخوت را بجائی رسانیده اند [5] که اگر پادشاه او را برای امری [6] فوتی احضار کند آشکارا جواب میگوید و بهیچ وجه اعتنا ندارد و این شاهکاریست که از استغنای جعلی او تولید شده.

اقطاب و اوتاد، از شاگرد واستاد، در اوایل حال که جناب آقا جلوهٔ لابشرط داشت ازخلوات مجلس ایشان پا نکشیدند وحرفی از تزکیهٔ

---

(۱) ج : ملت (۲) ب و ج در حاشیه : بابا مرشد طریقت جناب آقا است و قبرش در ونك واکنون مقبرهٔ جناب آقا مجاور قبر بابا است (۳) ج : احترام (٤) ب و ج درحاشیه : میرزا حسن عاقل کنایه از میرزا حسن دیوانه است که درسلك عرفا و طرف اعتقاد آقا بوده همچنین سید درجهٔ هندی نیز همین سمت را داشت. (٥) ج : رسانده. (٦) ج : امر.

نفس و تصفیهٔ قلب و تهذیب خلق بمیان بود . همین که شأن آقا بالا گرفت وهستی بشرط لا شد وتجلیات اربعهٔ آثاری ، افعالی ، صفاتی [و] ذاتی آقا ظهور کامل هم رسانید ، همراهان از همراهی باز ماندند [و « لَو دَنَوتُ اَنملةً لاَحترَقتُ » خواندند] ، که معراج آقا مقدمهٔ استدراج ایشان بود ؛ جز سید درجه ، که خلعت کرامت پوشیده و بموهبت قرب دائمی و اصل و متواصل [است] باقی با اصرار آتش خاموشی [1] و ظهورات عوالم هفتگانه هم چنان آهن طبیعتشان [2] سردست که سیرشان [3] از صدرهٔ سدره بیشتر نیست ، زهره ندارند یك قدم پیشتر بروند ؛ شعاع مهر تابان سرتاسرجهان [را] فروگرفت ، کرم شب تاب تاب شهود نیاورد ، (مصرع) : « گر او هست گویا [4] که من نیستم » . کفات دین وهدات حق [و] یقین ، نایبان امام و علمای اعلام ، که قیام آنها برطریق انبیاست و قوام ایشان بپاس داری ملت غراء ، از ادای تکالیف و اضائهٔ سراج و ارائهٔ منهاج قاصرند و باقتضای مصلحت وقت برای امروز [5] خود تکلیفی تازه ایجاد کرده اند ؛ همچو میدانند (که) اگر در رفع [6] ظلم و بدعت جدید ، که ضرر آن بملت و دولت ایران میرسد وخلق را ناچار میکندکه برای اموال و اولاد خود سفارتها را بوصایت اختیار کنند ، حرف خیری بگویند ، قادر ذوالجلال ازاعانت ایشان عاجزست . معاذیری که در صور علمیهٔ ایشان بنظرمیآید هیچ یك درنظر اهل تحقیق پسندیده نیست ، مگر بگوئیم هنوز موجبات رغم وحسد و آتش [سوزندهٔ] این دوخصلت درمیان این (دو) طایفه مشتعل [و فروزنده است] ودرمعنی « اِنما المُؤمِنونَ اِخوةَ [7] »

---

(۱) ب باسرار از آتشی خواموش ، ج : با اسرار آتشی و خاموشی .
(۲) ج:طبعشان (۳) ج : و سیرشان (٤) ج : حقا . (٥)ج: امر. (٦) ج: دفع . (۷) ب : اخوه .

رخوتی هم رسیده که برادران دینی تا این درجه با یکدیگر درمقام نفاق و نخوتند .

اگر یك شریعت دوست ملت پرست در اطفاء نایرهٔ نفاق و تمهید موجبات وفاق دامنی بکمر زند واسباب اصلاح ذات‌البین شود، مریدانرا حفظ نظام معیشت ومصلحت شخصی ودواعی[1] عصبیت ونفسانیت وا میدارد حکم تکفیر این یك نفر مصلح را از هردو محضرصادرمیکنند[2] وآن بیچاره تا قیامت مردود فریقینست . این رغم وحسد بالفعل در طبع رؤسای دولت وملت[3] بمرتبه ای راسخ شده که ضررآن بهمهٔ نفوس وجمیع معاملات میرسد.

احکام ملتی و دولتی از اعتبار افتاده، یك حکم [در دست کسی] نیست که ناسخ آن در دست مدعی نباشد، (مصراع) : این بحث بر ثلاثهٔ غساله میرود .

در نسخه جات اطباء نیز ناسخ و منسوخ همرسیده : اگر طبیبی می‌بیند[4] مریضی بمداوای یکی از همکنان او مقرون بصحتست، باستعمال دواهای ضدنسخهٔ او میکوشد و بهلاکت مریض مایلترست تابتمکین طبیب دیگر و تصدیق حذاقت او . با این اتفاق که در رؤسای ملت بهم رسیده ونفسانیت مریدین کی می‌توان باور کرد کهقلب آقا از قبر بابامنصرف شود و بالفرض[5] شد از کجا این دفعه قبر بی‌بی را زیارتگاه خود قرار ندهد ؟ همین نفاق ونفسانیت سبب تفریق علما شده وایشان‌را در سه‌درجه استقرار داده : رتبهٔ اولی را مقتضیات علم و حلم و وقار، یا حفظ ضیاع وعقار، از

(۱) ب : داعی . (۲) ج : میکند . (۳) ج : ملت ودولت .(٤) ج : ببیند.
(٥) ب : بالفرص

همه کار باز داشته ؛ زبانشان در کامست و ذوالفقار علی[1] علیه‌السلام در نیام، مصراع[2] : شیر شریعتست و بس حمله نمیکند بکس. اگر مظلومی به طاعیت و مرجعیت ایشان ملتجی[3] شود، چارهٔ فوری بخواهد، چون ثمرات وجود خود را در غایت خفا [می] بیند، لاجرم متظلم را بظهور حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام تسلیت می‌دهد. فواید رتبهٔ اولی بالفعل مکایدیست که از آن سید جمارانی[4] و ملای جهرمی درمعاملات شرعیهٔ مردم بکار می رود (شعر) :

وَکَم مِن یَدٍ قَبّلتُها عَن ضَرورةٍ وکانَ مُنائی[5] قَطعُها اَو اُمکّن[6]

رتبهٔ ثانیه را دواعی احتیاط چندی مانع بود، ازسست کردن عنان عوام وحشت داشتند، که مبادا فتنه ای حادث شود که از رفع آن عاجز باشند، ولی حالا که شداید[7] ظلم و بدعت اسباب شکایت ونفرت همهٔ خلق شده از ترغیب عوام مضایقت ندارند.

رتبهٔ ثالثه، که قوس صعود[8] رابقوت جسمانی طی کرده‌اند، نه بروحانیت علم (شعر) :

وَعِندَ الشّیخ کُتُبٌ مِن اَبیهِ مُسّطَرةٌ وَ لکن ما قَراها

هر یك منبر و محرابی تصاحب کرده [اند] و بی اجازهٔ در علم بمرافعهٔ شرعیه اقدام دارند، محرر و کاتب در رکابشان می دود و « بذا

---

(۱) ب درحاشیه : اشارت بجناب حجةالاسلام حاجی ملا علی کنی‌است ، ج در حاشیه : اشاره بیکی از رؤسای ملت است . (۲) ب : شعر . (۳) ب : ملجاء .
(٤) ب در حاشیه : توضیح : سید جمارانی اشاره‌به سید محمد باقر است .
(٥) ب : منانی . (٦) در حاشیه : ای بسا دست‌که ازروی ضرورت بوسند که اگر فرصت یابند ببرند بتیغ (پرتو اصفهانی). (۷) ب : از شدایدِ . (۸) ب : قوس وصعود .

حکمت ذلك[1] الکتاب» می‌نویسند وحاضرند که‌هرچه باراده مریدین بگذرد بمقام فعلیت برسانند. از هر جائی صدائی بلند شود مثل سیلی که از سحاب برخیزد باخیل اصحاب می‌ریزند ونعرهٔ « وادیناه ووا ملتاه »[2] بلند می کنند. احکامی که از درجهٔ ثالثه صادر می شود از احکام درجهٔ اول و ثانی نافذ ترست، زیرا که دراجرای حکم خود تا همه‌جا همراهند. اوباش بلد و رجالهٔ شهر دوراین طبل وعلم و ترب و کلم سینه زن ودسته گذارند وامیدواری که مردم اوباش [وهنگامه‌جو] ازین‌درجه علما دارند از درجهٔ اولی و ثانیه[3] ندارند.

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیعست این‌اوقات یك‌علت‌مزمنی شده و بجسد دولت و ملت ایران حلول کرده، قوای ملت را مثل مزاج دولت علیل نموده (است).

پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است. عن قریب ولیعهد دولت ایران را تشویقات اندرونی و بیرونی [از] منسوبان امی او، که امت معتبری شده اند، یك شیخی مقتدر خواهد کرد واورا عصبیت این مذهب بعملی وامیدارد که از حوصلهٔ دولت و ملت خارج باشد (و) الحق از برای دولت بزرگی ننگیست ولیعهدی تعیین کنند که مردود ملت شود.

عادات حاضرهٔ ایران طبایع و قلوب اهالی ملل و دول خارجه را ازملت‌اسلام‌متنفر کرده‌واعتقاد آنهااین‌شده که: ظلم‌وتعدی، زجروشکنجه، اعدام‌نفوس، درازاء تقصیریك‌نفر جمعی‌را تاراج کردن ومردم‌را بلاجهة[4]

---

(۱) ج: وذلك (۲) ب: وادیناه واملتاه. (۳) ج: ثانی (٤) ج: بلاسبب.

ازدرجۀاعتبار [و رتبه] انداختن ورسوای خاص وعام کردن وهمۀ حقوق ملتی ودولتی (را) باغراض نفسانی ورشوه وتعارف ضایع وباطل گذاشتن از[1] اصول ملت اسلامست و این دولت وملت را دوات و ملتی شناخته اند وحشی و خونخوار.

فقرا و ضعفای ایران، که بار حکومت بیشتر برآنها واردست، از ولایات فریاد میکنند و بزبان حال از ریاست کلیه میپرسند که: تعدیات حکام، که آخر سال بتفاوت عمل موسوم[2] میشود، بحکم کیست؟ با این عدل وانصاف پادشاه، که همه جا فرامین (و) سرخط میفرستند، تخطی حکام از چه بابتست؟ ریاست کلیه جواب نمی گوید. فقرا و ضعفا خود جواب میگویند که: سکوت [ریاست] کلیه موجب[3] رضاست وهمۀ ظلم وبدعت و خرابی باجازۀ[4] اوست. ما دیده ایم در آخر سال حکام ومباشرین همین تعدیات را درکمال جرئت باسم تفاوت عمل (و) مأخوذ خود رئیس[5] کل قلمداد میکنند[6] و اوعوض اینکه تهدید[7] کندکه: چرا از فرمان پادشاه تخلف کرده اید و عدل شاهنشاه را بظلم مبدل نموده [اید]؟ بآنها نوازش میکند [و] حکومتی معتبرتر بآنها میسپارد.

همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتیست برای رئیس کل، که دوسه مقابل آن میگیرد [و] بصیغۀ مواجب واستصوابی بمردم تقسیم میکند. بعد از آنکه بجزء[8] مأخوذ رسیدگی شد بیشتر آنها جریمه ایست[9] که فلان حاکم بی رحم بهانه جو، بتهمت یا بازای[10] زیادتی، از عامل [و]

---

(۱) ب: ار. (۲) ب: مرسوم. (۳) ج: علامت. (٤) ج: بمیل و اجازۀ. (٥) ب: برئیس. (٦) ب: میکند. (٧) ج: تحدید. (٨) ب: بجزو. (٩) ج: جریمه است. (١٠) ج: بازاری.

مباشر جزء گرفته، درضمن مأخوذ بقلم رفته وحالا باسم تفاوت جمع بماليات افزون[1] ميشود. سالهاى سال فقرا وضعفا، كه از اداى اصل ماليات عاجزند، بايد جريمهٔ مجرمى‌را بدهند كه نميدانند[2] كيست. لابداين بار را ميكشند و دعا بدوام دولت ميكنند.

ازين تفاوت عمل و محل غايب ومتوفى تجارت تازه اى ايجاد شده كه شبيهست ببازار هراج. فرقى كه هست اينست: از بازار هراج ومعاملهٔ آن هيچ كس ممنوع نيست و ازين بازار تربيت يافتگان و پروردگان دولت ممنوعند، خاصه آنها كه پادشاه بنظم معاش آنها[3] مايل ترست. حقوق خدمت وحدود نوكرى ولياقت واستحقاق را گرمى اين بازار لغو[4] وبيهوده كرده است. بمتمولين مجهول الحال حق داده كه بهر درجه از مناصب و بهر مبلغ از مقررات مايل باشند نايل شوند، (مصرع): عشق بچربيد برفنون فضايل.

اشخاص چند ايستاده اند در ملاء عام[5]؛ قيمت[6] منصب و قدر مقررى را، بهمان روش كه در بازار هراج رسمست، اسم ميبرند؛ آنچه بايد تحويل شود در لوحى تحرير ميشود. حاكم رد وقبول ومنع وعطا مبلغ ثمنست. اگر اعتبار ثمن اقتضا كند نصف ماليات يك و لايتى باسامى مختلفه در حق يك نفر برقرار شود و يا مناصب متعدده و متضاده بشخص واحد تفويض يابد، راه تأمل و مضايقت مسدودست و ميتوان باور كرد.

اگر كريم شيره‌اى تاحال رئيس نظام نشده ومقررات وفيات اعيانرا نبرده، يا از[7] شيرينى عقل اوست يا از بى شأنى شغل وعمل، والامتصديان

(۱) ج: افزوده. (۲) ب: نميدادند. (۳) ج: ايشان. (٤) ج: لقو.
(٥) ج: درملاء عام ايستاده اند. (٦) ب: قسمت. (۷) ج: در.

بازار هراج برای پذیرائی حاضرند. مستحدثات این بازار عوام را برخواص رجحان داده، حق کلام را ساقط نموده.

سلام پادشاه را ازسبزی[۱] شال و کلاه مشرف دواب و مشرفین دیگر نمونهٔ سبزی کار دولاب نموده[۲]. عدد مستوفیان ازحساب گذشته وبدرجه‌ای رسیده که جزسید درجه[۳] کسی بشمارهٔ آن احاطه نخواهد داشت. بلی دریك صورت ریاست کلیه میتواند تفاوت عمل را دخل خزانه فرض کند و پایهٔ وزارت مالیه را بحسن کفایت خود بالا ببرد که بررعیت[٤] وارباب صنعت وحرفت علماً[٥] [و] عملاً تقویتی کرده باشد. تدابیر حسنهٔ او درامورزراعت وفلاحت وافتتاح و اختراع صنایع[٦] راه مداخلی بارباب فلاحت وحرفت القاء کرده باشد، والا این بی مبالاتی‌ها را، که متضمن اداره شدن و دایع پروردگارست، محتسب حقیقی نخواهد گذاشت ثمرخیری برآن مترتب شود، «اِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُم، ثُمَّ اِنَّ عَلَینا حِسابَهُمْ».

صیادان صحرا نورد شاه شکار، باقتضای علاقه و عهد باطنی که با دزدان مالیات دارند، کوه و هامون را بقرق[۷] همایون مقرر داشته اند[۸] وآبادیها درقرق جناب آقا گذاشتند. قرقچیان آبادی جمعاً[۹] درلباس ارباب [قلمند] وگاهی بسلام پادشاهی[۱۰] نیز حاضر میشوند؛ درضبط وربط ارتفاعات ممالك محروسه‌همی[۱۱] مصروف دارند که چیزی ازقلم نیفتد، «لایُغادِرُ صَغیرةً وَلا کَبیرةً الا احصیها». حاصل ارادهٔ جسمانی رعیت، که مالیات

---

(۱) درج بالای این کلمه نوشته شده : ستبری خ ل. (۲) ج : کرده. (۳) ب و ج درحاشیه : سید درجه سیدی بود هندی که باجناب آقا سهیم خوردو خواب و ندیم جلوت وخلوت (بود). (٤) ج : برعیت. (٥) ب : علماء. (٦) ب : ضایع.
(۷) ب : بفرق، ج : بقرر. (۸) ج : داشتند. (۹) ج : جمیعا (۱۰) ج : پادشاه. (۱۱) ج : همتی.

دیوانیست ، در آخر سال بهر وسیله باشد بدست همین قرقچیان نیاز حضور [جناب] آقاست.

برای هریك ازین قرقچیان برحسب مشیت جناب آقامعیشتی معین شده، درعوالم نطفه وعلقه ومضغه بدرجه‌ای ازدرجات استیفابرقرارند، «ظُلماتٌ ثَلثٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ» . معقول ترین آنها میرزا ولی نوریست[1] و[2] نطفهٔ او بغلط بسته شده [و] ازغلط کاری‌خسته نگردیده . مستوفیهای ، مسن که قدیماً رتبهٔ اولیت واولویت داشتند ، بالفعل دراولین درجهٔ بی رجوعی واقع شده اند و بی اطلاعی ایشان ازمعاملات ولایات بحدیست که اگر بردهات اربابی ایشان جمع خالصگی بسته شود از کشف آن عاجزند (و) ازوقوع تهمت ایمن نیستند. اگر ازحالت قرق شمه ای بخاکپای مبارك عرض شود ریش حاج میرزا شفیع شیرازی[3] در گیرست و از چشم حاجی میرزا نصرالله گرکانی[4] دیده میشود که این قرتی گری از آنست و این[5] قورت اندازی ازین ، والا درین قرق سخت که ماداریم پادشاه چه میدانست قسط دیوانی و مواجب چاکران درباری را چه جور خرج تراشی بی پا میکنند ؟ این قرقچیان درین جزرومد مخفیاً از وزارت مالیه مددی می بینند ، حمله شان از باد و ناپیداست باد .

---

(۱) ب و ج درحاشیه : میرزا ولی نوری پسر میرزا احمد دماغ کج است ، معروف است هر برات و فرمان که بجهة خط ترقین و تصحیح پیش (ج : نزد) او می بردند بدون ملاحظه و تامل می گفت : غلط است . حتی قبالهٔ مادرش را (ج : مادر همین میرزا ولی را) نزد او برده بودند گفت (ج : بردند امضا کند گفته بود) : غلط است (و باشتباه صادرشده من تصدیق نمی کنم که بکارت مادرم را پدرم برداشته باشد) .

(۲) ج : که . (۳) ب و ج درحاشیه : حاج میرزا شفیع (برما مکوز) ریش بسیار بلندی داشت (که ازحد قبضه گذشته بود) . (٤) ب درحاشیه : حاجی میرزا نصرالله کبود چشم معروف وبدزدی دردفتر استیفا موصوف بود ، ج درحاشیه : حاجی میرزا نصر الله چشمش کبودست . (٥) ج : آن .

هرچه املاك [آباد] و ملك مردم با بضاعت بود و مداخل آن بمالیات دیوانی مساعدت میکرد برشوه و تعارف بلاجمع و موقوف الحواله شده و مالیات آنها بر املاك اشخاصی که از تقدیم پیشکش و تعارف بلاجمع عاجزند تحمیل گردیده و کار بجائی کشیده که حاکم از عهدهٔ وصول آن بر نمی‌آید و جزو بقایای لاوصول و تخفیفات بخرج (منظورو) محسوب میشود.

مرسومات دیوانی، که درحق وجوه اعیان و فقرای هربلد مقررست، درآن کتابچهای کذا، که سه‌ماه بسه ماه عوض می‌شود و هریك تا آخرسال بچندین قسم و بچندین اسم تغییر میکند وآخر همان مبلغ بتوسط همزادان قرقچیان، که درهربلد مسکون شده‌اند، از انقد وجوه بوزارت مالیه‌عاید میشود و سر مواجب خوار و مقرری گیر[1] بی کلاه می‌ماند.

اهل ایران از ظهور (این) بدسلوکی که وطن ایشان محل زجر و سیاست آنهاشده ناچار باطراف و اکناف عالم متفرق‌می‌شوندوبقیة‌السیف، چون تعدی[2] ایشان بعلف صحرا وبیابانست، از خلاق عالم استغاثه‌میکنند که‌بهیئت وحوش وبهائم متشکل [3] شوند و ازین قرق بآن قرق بگریزند؛ شاید(در)رجوع بعالم حیوانی کریمهٔ [4] : «واَطعمهم ُمن جو ُع وآمنهم ِمن َخوْف» ایشان را دستگیری کند.

حکومت ایران‌نه بقانون اسلام شبیهست، نه بقاعدهٔ‌ملل و دول دیگر. باید بگوئیم: حکومتیست مرکب از عادات ترك و فرس و تاتار ومغول و افغان و روم، مخلوط [و] درهم ویك عالمیست علیحده، با هرج ومرج زیاد، که در [هر] چند قرنی یکی از ملوك طوایف مذکوره بایران غلبه کرده‌اند، از هر طایفه‌ای عادت مکروهه [و] مذمومه در ایران باقی‌مانده

---

(۱) ج: مواجب خار ومقرری بگیر. (۲) ظ: تغذی. (۳) ج: مشکل.
(٤) ب: درکریمهٔ.

و درین عهد همهٔ آن عادات کاملاً جاری میشود : اگر اجرا کنندگان این عادات [۱] بگویند : حالت حالیهٔ ما اجرای این عادات را اقتضا نمیکنند که بهترین قانونهاست و در همه عصر میتوان معمول داشت .

شترمرغهای [۲] ایرانی که (از) پطرزبورغ [۳] و سایر بلاد خارجه بر گشته‌اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده ، از [علم دیپلامات [٤] و سایر] علومی که بتحصیل و تعلم آن مأمور بودند [٥] معلومات آنها [٦] بدو چیز [۷] حصر شده : استخفاف ملت وتخطئهٔ [۸] دولت . در بدو ورود پای ایشان بروی [۹] پابند نمیشود ، که از اروپا آمده‌اند . از موجبات اخذ وطمع و بخل و حسد بمرتبه‌ای تنزیه [۱۰] وتقدیس میکنند ، که همهٔ مردم ، حتی پادشاه ، با آن جودت طبع وفراست کذا ، بشبهه میفتد [۱۱] که آب وهوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده ، گویا توقف آنجا با لذات مربیست وقلب ماهیت میکند .

این انگورهای نوآورده هم ، با نطقهای متاسفانه ، گاه از بخت خود اظهار تعجب میکنند که : از ولایات منظمه باین زودی چرا بممالك بی‌نظم رجعت کرده‌اند ؟ [و] گاه باحوال پادشاه متحیر که : تاچند از تمهیداسباب تربیت غفلت دارند ؟ این تأسف و تعجب تا وقتیست که بخودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده . همینکه مصدر کار [ی] و (مرجع) شغلی شدند، باطمینان [کامل] که قبح اعمالشان تا چندی ببرکت سیاحت قطعهٔ اروپا پوشیده است و باین زودیها کسی در صدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست

---

(۱) ب : عادت . (۲) ج : سرمرغهای . (۳) ب : پطرز بورغ ، ج : بطرزبورغ (٤) دراصل : دیلامات . (٥) ج : بوده‌اند . (٦) ج : ایشان . (۷) ب : مدد چند (۸) ب و ج : تخطهٔ : (۹) ج : بر روی (۱۰) ب : تبریه (۱۱) ب و ج : میافتد

بالادست همهٔ بی تربیتها برمی خیزند ودر پامال کردن حقوق مردم‌وترویج فنون بی دیانتی و ترك غیرت و مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بی‌جا و تصدیقات بلاتصور و خوش‌آمد و مزاج گوئی [1] برؤسا وپیشکاران و تصویب عمل و تصدیق باقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان میشود و متحیر میماند که با این ها بچه قانون سلوك کنند ، (شعر) :

بمار ماهی [2] ماندنه ماهیست و نه مار
منافقی چکنی مار باش یا ماهی

یکی از اسباب نفرت و خستگی خاطر پادشاه ، که در تمهید اسباب تربیت تأمل دارد ، ظهور حالات این جوانان مشعبدست [3] ، که اقوالشان جمیعاً در نظر شاهنشاه بی معنی آمده [و] دور نیست وقتی بنفس نفیس (خود) سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند ، که از مکتسبات خاطر همایونی چیزی را که از برای مملکت فایدهٔ عمومی داشته باشد انتخاب فرمایند .

ولایات سرحدیهٔ ایران ازریاست کلیه سؤال [4] میکنند که: انتخاب این حکام [5] ، [که] سکنهٔ مارا متفرق کرده واراضی مارا مسلوب‌المنفعه ووادی غیرذی زرع [6] ساخته ، بارادهٔ کیست ؟ سکوت اضطراری رئیس‌کل ایجاد جوابی شافی خواهدکرد که: این حکام ازمنتخبات خاطرما هستند ، لاغیر . دستورالعمل واحکام سایر ولایات خارجه را ، که در دست آنها می بینند [7] همه بمهر و امضای ماست . حاصل تاخت و تاز و غارتها [نیز]

---

(۱) ج : مزاح گوئی (۲) ب : بمار و ماهی . (۳) ب : شعبده است .
(٤) ب و ج : سئوال .(٥) ب : احکام . (٦) ب : ذرع . (۷) ج : می بینند .

بصندوق خانهٔ ما تحویل میشود. تشویش نداریم که معاملهٔ حاکم حقیقی با مابچه نسق خواهد بود، شعر:

این جگر ها خون نشدنز سختی است
بلکه از مشغولی و بد بختی است

از جمله آلات جارحه، که بدست عاملین جور و تاخت کنندگان[1] ایران داده شده و در تشهیر آن ناگزیرند دو شمشیرست، که بزهرپرورش یافته و خورش آنها جانهاست: یکی اتهام متمولین ولایات بفتنه و فساد و اخلال عمل مالیات، دیگر نسبت مردم بتبعیت باب.

اعتمادالسلطنهٔ مرحوم، که جاسوس اجل بود و جاروب امل، در تکمیل این صفت رذیله[2] زحمت ها کشیده، خونابها خورده[3]، خونها ریخت، (خانها خراب کرد). در ایلغاری، که[4] ابتدای کار بهمه‌دیارداشت، [در] قطع اعمار و هتك استار [و] شق صدورونبش قبور [و] شدوثاق وضرب اعناق چندان مبالغه کرد که گفتی: زمین ازموج خون بحر(ی) عمیقست و خاك معدن عقیق، تااین عمل کاملاً بدست او اجرا شد.

ابنای جنس او، یعنی عاملین جور، الی یومنا هذا، ابقای‌حکومت خودرا در اجرای این عادات دیده وباعدام مخلوق خدا مشغولند. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را هنوز مشغولیت مجال نداده درترك این عادات، که جان و ناموس مردم ایران را بهدر داده، تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط باشد و هم مانع غرض و عناد.

---

(۱) ب: کننده‌کان. (۲) ب: رزیله. (۳) ب: خونها خورد. (٤) ج: املعارمکه.

حکام و عمال، که بدستور العمل وزارت مالیه مأمور میشوند، گویا بر ولایات حاکم علی الاطلاقند و در تصاحب مال مردم وارث بالاستحقاق.[۱] اطفال یتیم را پدرند و اشیاخ عقیم را پسر؛ لدی الورود مالیات حسابی و مداخل مأموریت را با مخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسوم (حکومت) متعارفه و قروض قدیم و جدید و خرج حشر و حساب و خاتمهٔ عزل و عقاب را موازنه میکنند؛ لابد میشوند باظهار عرضه و عاملی سخت، تا بعبارات مخصوصه مورد تحسین شوند که: الحق خوب از عهدهٔ مالیات بر آمده و مستحق هر گونه التفاتست. معنی خوب از عهده بر آمدن مخفی نیست که بجهة کتمان نیت پادشاهست وظاهر کردن نامهٔ آجال و استعمال[۲] نمودن آلت جارحه و حربهٔ زهرآلود[۳] و استعجال در نهب و غارت رعیت. اگر بقدر طمع این حاکم، که قطعاً دومقابل مالیات حسابیست، بی چون وچرا بصندوق خانه تحویل شد، تخفیفی در عذاب (رعیت) بهم خواهد رسید؛ والا بتحریك سیم تلگراف رشتهٔ جان رعیت بیچاره پاره میشود و راه چاره از همه جا مسدودست که: بنای آشوب و فتنه گذاشته و قسط دیوانی[٤] را مختل نموده است.

بالفعل شئامت[٥] این عمل در جمیع معاملات شرعی و عرفی ایران بطوری ساری و جاریست که هر طبقه در الزام مدعی منتهی الیه[٦] خیالشان همین اسناد مذمومه است و ما در پنج قسمت کرهٔ ارض، حتی (در) جزایری که تازه در[۷] محیط شرقی کشف شده و میشود و انسان آنجا وحشی خصال هستند، سراغ نداریم هیچ هیئت مجتمعه در دفع چنین رذیلت، که مغایر

(۱) ب: با الاستحقاق. (۲) ج: و و استعمال. (۳) ج: زهر آلوده. (٤) ج: دیوان. (٥) ب: شباهت. (٦) ج: منتها الیه (۷) ج: از.

تمدن و متضمن قتل نفس و نهب مال باشد، خودداری کنند و حدی قرار ندهند [1] که صواب از ناصواب و گناهکار از بی گناه متمایز شود.

« یا من لا یقبله البلاد و یلعنه العباد »، مخاطب مجدالدوله است، که سر صف ورب النوع متعدیانست و کمتر آب و خاکست که ازلوث وجود او ملوث نشده. این معروف الاسم (و) مجهول الجسم هرجا حکومت [2] کرد اراضی آن ولایت مجهول المالك شد. ولایت خمسه، خمسهٔ مسترقهٔ او شده [3] و محال سبعهٔ آن سبعهٔ معلقه. در اصفهان و یزد و قزوین و گیلان هرچه ملك اربابی بود خالصهٔ اوست. تفصیل سلوك و تشریح وجوداورا روسها در روزنامهای [4] قفقاز خوب می نویسند وشرح عاملی میرزا زکی، آدم او، که مظهر صفات اوست، در روزنامهٔ زورا سخت منطبع شده.آنچه از افعال و اعمال این مربی و (آن) مربا بنویسیم بهزار یك آنچه روس و عثمانی نوشته‌اند برابری نمی کنند « ولیس الخبر کالعیان ».

حمزه میرزا و میرزا محمد قوام الدوله، بعداز خدمت مرو، که آوازهٔ کفایتشان دولت ایران را از خاك برداشته [5]، چقدر حکومت میکنند؟ گویا حمزه میرزا، درین حکومت تازه، که بامارت جنگ لقب یافته، تعهدی کرده که، بقوت این لقب، از تراکمه [6] انتقام بکشد و خود را بعداز آن بدنامی نیك نام کنند.

آنچه خبر میرسد فتوحات او تنها بیك شکار خانگی ختم شده: اللهیار خان درجزی، که بپای خود در ارگ مشهد بپای بوس [7] والا مشرف گردیده است، اسب واسباب او وهمراهان اورا خدام حضرت والا

---

(۱) ج: بدهند. (۲) ج: حکومتی. (۳) ج: شد. (٤) ب: روزنامهٔ.
(٥) ج: برداشت. (٦) ج: ترکمان. (۷) ج: بپا بوس.

ضبط کرده ، خودش را مغلولاً بدارالخلافه گسیل نمودند . رئیس کل از حمزه میرزا اینقدر نپرسید که : جرم این بدبخت ، که در آن سرحد بغیرت کشی دولت معروفست ، چه بود ؟ وصلت و خویشی حاجی محمدرضا باسهام‌الدوله و امیرحسین خان ایلخانی اقتضا کرد که اللهیار خان را از آن سرحد نفی کرد [1] ، درجز و کلات هم ، وقتی که خود سری سهام‌الدوله ایلخانی ظاهر [تر] شود ، جزو قلمرو مشار الیهما بشود [2] . خدا کند که از اموال اللهیار خان و کسان او ، که در مشهد و درجز ضبط کرده‌اند ، سهم جناب آقا و حق‌السکوت اورا بقاعده فرستاده باشند .

نوشتجات سرحدیهٔ خراسان ، که همه از جعلیات خوانین سرحدیه (است) و استناد [3] حمزه میرزا بآنهاست [4] ، چون حاکی از استعمال [5] آلات حربیه (و) فرستادن اسیر و سرست ، رئیس کل را بخیال میاندازد که در عهد ریاست اوست که فتوحات دست میدهد ؛ باش تا صبح دولتت بدمد . هنوز خبر صحیح [6] نرسیده که قضیه مبنی بر اصلست یا بعکس ، بعادت معهود منشیان دست آموز فرامین منصب و نشان وعلاوه مواجب را صادر کرده [و] خواهند فرستاد . همهٔ دنیا دانسته اند که قوهٔ روس درآن صفحات ریشهٔ ترکمان را خشکانده [7] و رمقی بآنها باقی نگذاشته و حرکات ایشان بالفعل حرکت مذبوحست . بی‌زحمت حمزه میرزا و خوانین سرحدیه ، خراسان از آفت حالیهٔ ترکمان ایمنست و بمخافت [8] مآلیهٔ روس مبتلاست ، « همانا عاقبت گرگم تو بودی » . هم ریاست کلیه ، با این خطرات عمده که در شرق [9] و شمال خراسان مشاهده میکنند [10] ، هم واحدست و مترصد که درجنس

---

(۱) ج : کنند . (۲) ج : مشار الیهما کردد . (۳) ب : اسناد . (٤) ب : با آنها است . (٥) ج : استعمالات . (٦) ج : صریح . (۷) ج : خشکانیده . (۸) ب : بمحاف . (۹) ج : مشرق . (۱۰) ج : میکند .

اللهیار خان و حکومت جدیدهٔ در جزومال المقاطعهٔ خراسان، که میرزا مسیح ثانی یعنی حاجی میرزا محمدرضا، متقبل شده، باو چه خواهد رسید؟

یکنفر ازسیاحان ما، که آسیارا تماماً سیاحت کرده است و ترکستان و ماوراء النهر را بتفصیل دیده، در کتاب سیاحت خود ازحالت ترکمانان دشت قبچاق [۱] و ترکتازی، که از آنها بصفحات خراسان میشود، فصلی مشبع بیان کرده، اظهار تأسف میکند از اینکه دولت ایران ازعزایم شاهانه، که اسباب قلع وقمع ترکمانیست[۲]، عاجز وبا آنها معاملهٔ مثل میکند؛ بخلاف دولت روس، که دراستیصال این طایفه تدابیری که بکار برده ثمرهٔ آن بالفعل تصرف سمرقند و بخاراست [و] ثمرهٔ بالمآل آن را خدا داناست که چه خواهد بود!

دولت ایران، عوض اینکه مثل دولت روس، بپیش [۳] بردن آبادی واستحکامات، مدینهٔ[٤] ترکمان را ضعیف کند، هریك ازولایات سرحدیهٔ خراسان را یك سلطان‌نشین معتبری کرده، تامگرسلاطین مزبوره، ببزرگی کلاه و برق آلاقیش نقره و قباهای الیجهٔ سرخ، ترکمانان را تهدید کنند. سلاطین مزبوره، چون دوام سلطنت خودرا در ابقای ترکمانان واغتشاش دائمی سرحد میدانند، هرگز بقلع و قمع، بلکه برنجش ترکمانان راضی نمیشوند. هر وقت آنها را در ترکتازی و غارت بعیدالعهد می‌بینند، بمراسلات [٥] مشفقانه [٦]، ایشان را بولایات‌داخلهٔ خراسان دعوت میکنند؛ که درآن تاخت و تازکامل حق جوار [۷] را کاملاً اخذ [۸] نمایند و بازای چند فرسخ، که بمشایعت ترکمانان میروند، ازدولت ایران بامتیازات جدیده[۹] نایل میشوند.

---

(۱) ج: قبچان. (۲) ج: ترکمان‌است. (۳) ب: وپیش. (٤) ج: مدنیه:
(٥) ب: مراسلات. (٦) ج: مشتاقانه. (۷) ج: جواز. (۸) ج: نقد. (۹) ج: جدید

ازین خائنان گاهی باستعداد دولت ایران ضرر فاحش میرسد، باین معنی که: هر وقت از ترکمانان در اجابت دعوت خود قصوری یافتند[1] بنوشتجات مجعوله سرحد حکومت خراسان را مضطرب و ملجأ[2] میکنند، که مجموع استعداد دولتی را بمعیت ایشان باو بهای[3] ترکمانان برا کنده [کنند][4]، اگر فتحی روی دهد[5] ببلدیت وحسن درایت ایشان راجع شود. ترکمانان هم متنبه میشوند که در اجابت دعوت قصوری کرده بودند و هرگاه شکستی هم رسید سرباز و توپچی[6] دولت باسیری میرود و سرتیپ و سرهنگ مقصر دولت [است] و نمیداند از چه راه خود رابیك مأمنی برساند. سلاطین مزبوره، از راه راست با کمال سرعت بپای تخت [خود] خواهند شتافت، تا در مجالس خاص ازضعف دولت شادمانی کنند و باستعداد دولتی سخریه و استهزاء نمایند.

اولیای دولت ایران، اگر فریفتهٔ تعارفات بزرگان سرحدیهٔ خراسان نشوند، ازخرابی درجز و مخلوقی که، بعدازعزل اللهیارخان، ازمحال درجز باسیری رفته و غالب دهات بلاسکنه شده قیاس خواهند کرد که سازش امیرحسین خان ایلخانی وحیدر قلی خان سهام الدوله باترکمانان سازشیست دائم و قائم؛ والا برایشان واجب بود، درنبودن اللهیارخان، ترکمانان[7] مزبوره را منع شدید و از اطراف درجز دور نمایند.

کیومرث میرزا، که وکیل الملك مرحوم از تربیت او تبرا داشت، بتقریبی حاکم شاهرود [و] بسطام شد و این ولایت هم سرحدیت کامل دارد وهم مرکز تجارت تبعهٔ [دولت] روسست. نواب مشارالیه را تبعهٔ روس

---

(۱) ب: یافته. (۲) ب: ملجاء. (۳) ب: باوب های؛ج: باوبه های.
(٤) دراصل ج: کند. (٥) ج: داد. (٦) ب: بوتچی، ج: توبچی. (۷) ب: ترکمان.

« ترکمان پیاده » لقب داده‌اند. در نه ماه حکومت دست او بیال اسب نرسیده، که بخطوط سرحدیه سرکشی نماید. این کم ظرف درظرف کم متجاوز از بیست هزار تومان باهالی این ولایت تعدی کرده و چنان بر مردم سخت گرفته که خانه و عیال خود را گذاشته، بتظلم آمدند.

ریاست کلیه آنها را بدیوان عدلیه فرستاده[1]، « ضُعف الطالب و المطلوب ». کسی میگفت: کیومرث میرزا معزولست. احقاق حق و احیای نفوس متظلمین مزبوره بنفس قدسی میرزا مسیح محول شده، که مردهٔ ایشان [را] باعجاز عیسوی زنده کند و ازآن عذابها، که سالها بمازندران و اهلش چشانیده، قدری بآنها بچشاند، تا قدر کیومرث میرزا را بدانند.

از کرمهائی، که آبخورشان از چشمه (سار) ریاست کلیه است، چهار کرمند. تا[2] اهالی چهار ولایت دراعدام و نفی آنها موفق نشوند برئیس کل حالی نمیشود که وزرای سابق بچه جهة میرزا های ولایتی را در کلیهٔ عمل ولایت راه نمیدادند: مازندرانی باعدام میرزا مسیح؛ فارسی بنفی میرزا ابوالحسن خان؛ اصفهانی بدفع میرزا حسین باقر خان؛ خراسانی بطرد حاجی میرزا محمد رضا. سرحد داری[3] عراقین وحکومت آن صفحات بعهدهٔ غرابی ذات البینست، که همهٔ آن ولایت راملك موروث وخانهٔ قدیم خود میداند[4]. در احتکار گندم وجو و ادیان ظلم وجور مقتدای حکام وامام هداست[5]. این کحلی چشم کلهر خشم[6]، که گویا تازه ازغازهٔ مشاطهٔ فارغ شده، در افکن[7] و افراز پیری بعشوه گری و عاشق گیری جهدی دارد. وقتی لقب او« ماه منقش » بود، حالا بمار خوش خط وخال معروفست.

---

(۱) ج : فرستاد . (۲) ج : با . (۳) ب : سرحد دار . (٤) ج : میدانند .
(٥) ج : همه است . (٦) ب و ج در حاشیه : شاهزادهٔ امامقلی میرزا (ملقب به) عماد الدوله (است) . (۷) ج : امکن .

املاك مردم را، بسموم شرکت خود، چنان زهر آلود کرده که یك نفر (از) شرکاء را زهرهٔ آن نیست حق خودرا تصاحب کند. دعاوی قدیمه ودواعی[۱] حکمرانی دستی بهم داده، نواب والا را مالك بالاستحقاق کرده. اگرهمت سایر حکام بضبط مزارع وقراء مقصورست طبع والای ایشان بتصرف قصبه و بلوك قانع نیست. محال چمچال و بیستون، تا زهاب[۲] و قصرشیرین ملك طلق او شده، کاش، [مصراع:] «این خیمهٔ بلند ستون بی‌ستون شدی»؛ دولت بی عماد میشد، خلق ازعناد او ایمن میگردید! عمریست عراق عجم از اقتدار او مسمومة[۳] المذاق و عراق عرب از احتکار او در رحیل و انطلاقست. موجبات طول امل[۴] سلوك نواب والا [را] بچند شعبه منشعب کرده وبرای هرشعبه وکیلی منتخب شده: تعدیات داخلهٔ [او] در کنف وکالت وزیر مالیه مخفیست[۵] ودرمساوی وسلوك بمساوات مایلست. اشراف جلیلوند[۶] را با اراذل سگوند[۷] بیك کمند بسته که: چرا منارهٔ بلند (را) بدامن الوند برده ویابوی سیاه را بماديان سمند کشیده؟ خطایای خارجه‌را[۸] بوکالت [وزیر] امور خارجه معفوست. خطوط سرحدیهٔ آن صفحات شیوهٔ عماد پیش گرفته وپیش آمده ورعیت سرحدات طریقهٔ درویشی اختیار کرده، شکسته و پس رفته اند. محال پشت کوه پشت و رو شده؛ ایلات فیلی بطفیل[۹] عشیرهٔ بنی لام دریمین[۱۰] شط العرب سکنی گرفته؛ شعبهٔ شبهه کاری او بتردستی وچشم بندیهای[۱۱] قوهٔ کاذبه موکولست. خاك قدم اورا کحل بصر خودکرده، تارتبهٔ امیرنویانی[۱۲] یافته واز اینجا معلوم میشود درتوضیح

---

(۱) ج: وداعی. (۲) ب: ذهاب. (۳) ب. سمومة. (٤) ب: عمر، ج: عمل. (۵) ب: مختص‌است. (٦) ج: جلیل دنه. (۷) ج: سکونه. (۸) ج: خطا های خارجهٔ او. (۹)ب: بطفیلی. (۱۰) ج: همین. (۱۱) ب: چشم سیریهای. (۱۲) ب: یونانی، ج: تومانی.

اصل و تحقیق فرع و القاء شبهه‌و بالا بردن درجهٔ تعدد و کلاء، که تنازع عاملینست برمعمول واحد، برای حکام چقدر بافایده است. ازوسعت خیابان شمالی ارگ بخفایا و زوایای قورخانهٔ مبارک که روشنائی افتاده، حاصل عمل سنواتی را بطوری کشف کرده که معلوم میشود، (مصرع) : «اندرین صندوق جز لعنت نبود». دیگرحاجت نیست درشلیك روز های پنجشنبه توپ و تفنگ بصدای نحیف شهادت بدهند که : اجزای باروط بی قوتست؛ قوت اجزای قورخانه همه وقت برقوت اجزای باروط چربیده، دائماً دهنهای ایشان بازست، که‌شاید ازین دهن سبیلی چرب کنند؛ حتی میرزا عیسی دهنی‌باز کرده که ببهانهای متداوله، از قبیل بازدید وغیره، چیزی ببرد.

از حالت علاءالدوله و نظم و نسقی [1] که بخرج داده حاصلی جز دردسر مترتب نیست، بلکه بیفزود، (مصرع) : «درد دگر ازرسوم [2] بیل وتبرزین». حرارت هوا وتندی باروط وزیر فیروز جنگ [3] مجال نمیدهد که نظمی درین کار حاصل شود. قوانین جدیده [4] و انتظام تازهٔ قورخانه را خوبست بسطی دهیم : یال ترسا [5] و پهلوان [6] ترسو، با تکالیف شاقهٔ وزیر جنگ، دم بتله نداده، مثل میاندار در وسط زور خانه ایستاده، بنوچها کار کشتی یاد میدهد. دلخوشی‌او، از اسم آجودانی سپاه و ریاست قورخانه، تنها بضخامت بدن وکشیدگی ابرو وبرجستگی اعضا [و] شهلائی چشم و عرق خوردنست و عرق کردن [7]؛ اگر سال و ماه در ایجاد صنایع هنر (تازه‌ای) ازو بروز کند، آن هنررا بحسن سلیقه وقوت دراکهٔ وزیر

---

(۱) ج : نسق . (۲) ب : ار رسوم . (۳) ب و ج درحاشیه : فیروز میرزا وزیر جنگ (است) (٤) ج : جدید . (٥) ب و ج در حاشیه : جهانگیر خان ارمنی اجودان باشی (است) (٦) ب : پهلوانان . (۷) ج : عرق خوردن و عرق‌کردن‌است

جنگ راجع میکند، که از شر[1] او آسوده باشد، ولی اصرار وزیر جنگ گاهی یل‌ترسارا مجبور میکند که حواشی فرد های حساب را تصدیق بنویسد. کاریل ترسا از ترس شاهزاده بجائی خواهد کشید که دین تازه ای اختیار کند[2]. اگر درین مسلمانیها حقیقتی میدید دین خود میدانست که از دین آباء ابا نماید، «هیهاتَ لَن یَصلحَ العطّارُ ما افسدَه الدّهر»، نفسانیت وغرض، که خصم عدل و نصفتست، تا دم مرگ درجبلت معمرین ایران مخمرست.

وزیر عدلیهٔ ایران[3]، درین منصب، که بی دوام تراز[4] روشنائی برقست، غرب و شرق را از انصاف و عدل[5] مملو نموده، نمیدانم با ملهوفین و متظلمین ایرانی معاملت او چیست، که مداومت آنها باین دعاست: «رَبِّ عامِلنا بِفَضلكَ وَلا تعامِلنا بعدلِكَ»؟ درویشان و ارباب طلب قدیم را درین اعتبار جدید از درکریاس[6] [خانه] برخیزانده ولی جمعی را بدرویشی نشانده؛ بیشتر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیرند واسباب وزر. آقا سردار، که ولد ارشد اوست واشد ازهمه، «عَلیَ الطّلیعة کالنکرةِ الواقِعة فی صدرِ الکلام»، در صف‌سلام راتق وفاتقست و برهمکنان (سابق و) فایق. بسابقهٔ تعلیمات نظامی، که یك وقتی سپهدار بافواج عراقی[7] فرمان میداد، مشاق[8] گونه، پیشاپیش محصلین می افتد، بمشق قهقرائی آنها را مشق میدهد و «چپ و راست» میگوید؛ در تقدیم پای چپ تأکیدی دارد [و] اصحاب و اولاد بعونه و قوته همه در اخذ استادند، «اصابِعُهُم فی آذانِهم»، که قول حق را نشنیده انگارند؛

---

(۱) ج: سر. (۲) ج: نماید. (۳) ب وج در حاشیه: سپهدار وزیر عدلیه (است). (٤) ب: ترز. (٥) ج: عدل و انصاف. (٦) ب: کرباس (۷) ج: عراق. (۸)ب: مشتاق

(« سمّاعونَ لِلکذب[1] اکالونَ للسُحتْ ») ، اطاعت[2] همه ، حتی آن پیر بی‌بضاعت ، بامر ونهی آن جوانست و محاکمات بترازوی عقل او متوازنست ، نه بتراضی[3] طرفین. ازمتحاکمین ، هرکه اتصالش بجای معتبرست ، ذیحقست ، والا بی‌حق خواهد بود وازمجلس رانده ، که چرا در دیوان عدالت جسورانه سخن رانده ؟[4] . یکی را ، که در صورت اهل شرعست ، نه برسیرت ایشان ، با خود همدست کرده ؛ بدستیاری فتاوی[5] او مرافعات پس مانده را پیش کشیده ، تشر میزند ، پیشکش میخواهد .

« نستَجیرُ بالله ِ (مِن الحرْصْ) » ، از حرص و آز این مرد پیر ، که معلوم نیست ، از منتخبات کیست ؛ با کبر سن وفقدان اسنان و انتهای عمر ، که وقت کم آزاریست[6] و (زمان) نیکوکاری[7] ، بامری ابتدا کرده ، که بحالت حالیه و قرون خالیهٔ او هیچ مناسب نیست . دیوان خانه بعینه دکان خبازی شده : هرچه پخت میشود این بدبخت باجازهٔ[8] عالم معهود بادراهم معدود بیوسف قرض میدهد ، که از خدای عزیز عوض بگیرد .

اعیان عراق و استراباد و سایر بلاد ، که فی الحقیقه از ظلمهای نرم و مخفی ریاست کلیه بدیوان (خانهٔ) عدلیه پناهنده اند ، « وَجاؤا ظُلماً نخفیه[9] [وَجاؤا مظلوماً نحیفاً] » . یك سال متجاوزست بی‌آب و نان در خرابهای شهر بسر میبرند ؛ شاهنشاه جمجاه ، باحتیاط اینکه این همه عارض درین قحط سال مأیوس و نامراد باوطان خود عود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت وبیم مفسدهٔ عظیم خواهد بود ، در دفع ظلم وتغییر حاکم ورد شدن

---

(۱) در اصل : لکذب (۲) ج : در اطاعت . (۳) ج : بتداخل (٤) ب: راند .
(٥) ب : فتادی . (٦) ج : کم آزاری (۷) ج : نیکوکاری است (۸) ج : باجاره (۹) ب: جاؤ ظلماء الحفیه

جریمه واحقاق حق رعیت دستخطهای موکده[1] صادر فرمودند، (مصراع) :
درسنگ خاره قطرهٔ باران اثرنکرد. ازین مرد جز اغماض ازحق واعراض
از ذی حق امری متمشی[2] نشد. مگر نه رعیت امانت خداست که بپادشاه
سپرده واین ستمها، که برعیت میشود، مگرنه خیانتست بخداوندعزوجل؟
بالفعل کارمتظلمین، که بدیوان‌عدلیه عارضند[3]، بجائی رسیده که بقوشید خان،
که در واقعهٔ مرو فیمابین اسرای ایرانی حکم بوده وبحکومت نورمحمدخان
بچه ترکمان و احکام الامانی[4] او، که نمونه ایست از دیوان بلخ، راضی
شده اند.

یا مُقَومِ‌الدّیوان[5] و مُقَدَّمِ الاقران، یا لِسانَ الدَهر و حَسّانَ[6]
العَصر، یا ناموسَ الدرّیار وجاسوسَ الدرّبار، حیّ علی دیوانِ‌العدل و
هیّیء[7] له میزانِ[8] العَقل، اِنَّ قَصدَكَ اَلقِ جَسَدَك، فاِذا هِیَ حَیةٌ
تَسعی، ای نخلهٔ طور ونخالهٔ[9] نوظهور، اَنتَ مِنّیِ بِمنزِلةِ هرونَ مِن
موسی، معجزموسی‌نما، ید بیضا[10] برآر، بیضهٔ دولت‌بخار، سحرهٔ[11] تعطیل
را تعدیل کن، آیات تسعه‌تحویل ده، جراد[12] وقمل بیار، جواب مهمل
بکو[13]، «اِنَّهُم عَنِ‌السَّمعِ لَمعزولون» خرده برده نداری، بی پرده حرف
بزن، مگرنه در مدیح توگفته اند، (مصراع) : درپس پرده هرچه بود آمد؟

فسانه ها همه خواب آورد، فسانهٔ ما

ز دیده خواب رباید فسانهٔ عجبیست

---

(۱) ج : موکد. (۲) ج : متشی. (۳) ج : عارض‌هستند. (٤) ج :
آلاماتی. (٥) ب و ج درحاشیه : آقا اسدالله پسر آقا موسی ملقب‌بمقوم (ج : بقوام)
دیوان (است). (٦) ب : حصان. (۷) ب : وهی، ج : وهئی (۸) ب : میران
(۹) ب: نخالة. (۱۰) ب : بیضی (۱۱) ب : سخره (۱۲) ب : جرا (۱۳) ج در
اصل :بکو، بالای آن : «مکو» نوشته شده.

ظلم وستم رجال دولت علیه تنها برعیت ایران نیست؛ طبقهٔ سپاهی ایران [را] از جمیع مخلوق عالم مظلوم تر می بینم[۱] :قشون سایر دول در دعوای[۲] مقابل با دشمن بیم جان دارند، قشون ایران، از روزی که بنوکری مجبور میشود[۳] ، بیم نان و همیشه دوچار[٤] گرسنگی و عریانیست و درمقابل این دو[٥] خصم جانکاه، چون راه خلاص[٦] خود را بسته میداند، جان فشانی و جان نثاری را، که از القاب چاکران خاص پادشاهیست، پیشنهاد خود کرده، تا روزی که روح پرفتوح او بامید وجه برات قبض میشود (و بدرجهٔ شهادت میرسد، هرروزی هزار بار می میرد و زنده میشود، شعر) :

کشتگان خنجر تسلیم را   هرزمان از غیب جانی دیگرست

ازتاریخی که امور قشون ایران بدخالت وزارت مالیه مشروط شده، این اسم بی مسمی هم، که بمنزلهٔ آواز دهل بود، از میان رفت. رؤسای نظام، ازخوف اینکه[۷] بتحریکات متداوله وشورانیدن تابین برصاحبمنصبان دوچار[۸] تهمتی شوند، از تنظیمات قشونی خود را کنار کشیده؛ اگرجسد سرباز راببینند در کوچه‌افتاده، ازگرسنگی‌مرده است، تکلیف ایشان‌اقتضا نمیکند نعش اورا ازخاك بردارند، چشمها برهم[۹] میگذارند. و میگذرند. ازعلامات‌حیات‌توپچی[۱۰] وسربازان‌ایران‌همان صدای ضعیفیست، که گاهی از طبل و شیپور، بلند میشود. مأکول این مظلومین صرف مشروبات رؤساست و ملبوس آنها مأکول شخص پارسا. اگر از مردم شهر شبها

(۱) ج : می بینیم. (۲) ج : دعواو. (۳) ج : میشوند. (٤) ب : دچار (٥) ج : این که. (٦) ب : اخلاص. (۷) ج : آنکه. (۸) ب : دچار. (۹) ج : بهم. (۱۰) ج : توبچی.

بسربازهائی، که بدرخانها گدائی میروند، ترحمی نشود، با این تأخیرات عمدی، که سه چهار ما درجیرهٔ جزئی وقوت لایموت آنها، بظهور میرسد، خداوند عالمست چه رسوائی ها ببار خواهد آمد.

با این مایهٔ حربیه و کفایت وزیر مالیه اگر برای دولت ایران قضیه ای رو بدهد، یا دولت های همجوار در منظورات آیندهٔ خود قدری عجله وشتاب کنند و درصدد تصرف یکی ازولایات سرحدیهٔ ایران برآیند[1] و کار بجدال بکشد، یا در داخلهٔ مملکت اغتشاشی رو دهد؛ مثلاً از طایفهٔ بابیه جمعی از جان گذشته، بآن[2] عادات که شنیده ایم، مثل بلای ناگهان از خفایای بلاد سر بیرون کنند، رجال دولت ایران، با این ضعف قوهٔ حربیه، چه خواهند کرد؟ جز اینکه نفس نفیس پادشاه بزحمت بیفتد وبرای تهیهٔ یك فوج هزار [قسم] فرمایش کنند و یکی صورت نبندد [و] بعداز آنکه ازجناب آقا یأس کلی حاصل کنند بآقا [ی] جناب[3] متوسل گردند؟ هم مگر از قسط های نواب (والا) معزالدوله دست و پائی کنند.

معاندت رئیس کل [را] باسردارکل، باسابقهٔ معیت این دوشخص، بچند چیز باید حمل کرد: اول مشارکت لفظ کل، که طبع موحد[4] جناب آقا در ریاست کلیه راضی نشد[5] درحق دیگری استعمال شود و دیگر اقتضای جبلت جناب آقا، که ازدوستان قدیم اجتناب داشت، جایزهٔ نیکی آنها را بدین منوال داد و دیگر اقتضای جبلت آقا اقتدای بقول عوام که: عزیز[6] بالمآل[7] مقهور یوسفست. کسانی که ازتنظیمات دول خارجه اطلاع دارند میدانند [که] وزارت مالیه و عمل حساب، که از اعمال حسبیه[8] است،

(۱) ج: بیفتند (۲) ج: با آن (۳) ب و ج در حاشیه: جناب پیشکار معزالدوله (است) (٤) ب: متوجه (٥) ج: نشده (٦) ج در حاشیه: سردار کل اسمش عزیزخان بوده (۷) ب: پایمال (۸) ج: حسبیه.

آن رتبه را ندارد که وزارت دیگر تابع او شود. اغتشاش این عمل و بی پا شدن قسط دیوان و محاکمات دفتری درین دو سه سال پادشاه را خسته کرده؛ لابد شد این وزارت ضعیف را بیك تقویتی قوی کنند و کار برهمه مشکل نشود؛ اعتبار آقا بالا گرفت، اغتشاش این عمل و بی پا شدن کار ها شدت کرد. خار [۱] جور اول بپای سردار (کل) رفت [۲]. مهمات نظام و سایر مرجوعات اورا بالفاظ مهمله [۳] و نا تمام، که مبتدای آن بی معاونت معاون الملك بهیچ چیز پیوسته نیست، مهمل گذاشت. عزیز ذلیل شد، قهرمان [٤] باو [٥] قهره گرفت، پاشاپشه وار بباد رفت؛ پادشاه دید وحدانیت آقا بهیچ اثنینیت [٦] جمع نمیشود و ریاست کلیه، که (در) این اوقات در ایران متداول شده، اثر خود را، که عجب و کبر [۷] و خود بینیست، در جماد هم ظاهر میکند؛ امر اعلی بعزل عزیز خان عز نفاذ یافت. امور قشون بدو نفر ازمنسوبان آقا [۸]، که بمنزلهٔ پیراهن تن یوسفند، مفوض شد. بیمن همت آقا این دو شخص کافی نتوانستند درامر جیرهٔ سربازهای قراول شهر، که مدتها بدست مرحوم اسمعیل خان خزانه دار نظام منظم بود، قراری بدهند، که زحمت آن بوجودمبارك پادشاه نرسد. از [۹] کتابچهای تنظیمات قشون، که متتبعین [۱۰] ایرانی نوشتند وبدستخط همایون موشح شده، وزیر فیروز جنگ اعراض غریبی دارد. میگوید: بعد از سالها تجربه و زحمت این قدر خاك برسر ما شده که عقل خود [مان] را کنار بگذاریم،

---

(۱) ب: خوار. (۲) ب در حاشیه: توضیح: سردار کل اسمش عزیز خان بود. (۳) ج: مهملة. (٤) ج در حاشیه: میرزا قهرمان امین لشکر. (٥) ج: باد (٦) ج: اثنیت. (۷) ج: کبرو عجب (۸) ب وج در حاشیه: فیروز میرزا نصرة الدوله و میرزا هدایت وزیر لشکر (که اکنون وزیر دفتراست). (۹) ج: در. (۱۰) ب: متبعین.

مقلد مردکهٔ فرنگی شویم و ریشمان را بدست چند نفر جاهل بدهیم ! لازمهٔ تنظیمات قشونی تسلط زیادست وپول حاضر ، که آدم بتواند رخنهٔ کارها را ببندد . افغانها که‌صفویه رامتفرق [۱] کردند کتابچهٔ تنظیمات‌داشتند ؟ نادر ، که هرچه [نه] بدتر افغانها راپاره کرد (و) تمام‌هندوستان را گرفت ، قواعد فرنگی می دانست ؟ من این چیزها را نمی دانم . شغلی پادشاه بمن محول کرد ، که از کسالت بیرون بیایم [۲] . هزار نفر دربن میانه از من توقع دارند . طالع عجب‌چیزیست ! مردم بردند(و)خوردند ؛ بمن که رسید باید گرفتار این لجن کاری باشم [۳] !

باضعف حال این دونفر ، که ازوجودشان هیچ امری متمشی نیست‌، بغیرت آنها ، که بجای مشیت و ارادهٔ آقا هستند،نمیگنجد که در حواشی آقا موجودی جز خود مشاهده کنند . گفتند : ما مردمانی هستیم موحد و درویش ؛ وجود این اشخاص مغایر درویشیست . راه اختیار و رتق وفتق امور را برهر دو سد کردند . ایشان هم باسم بی مسمی و مداخل جزئی ، که فضاله و پیش ماندهٔ [۴] اصحاب آقاست ، قناعت میکنند ، تاموقعی بدستشان بیاید اسپن بتازند .

یکی‌از اسباب عمده ، که دراعدام دولت ایران تعجیل دارد ، بیانات متملقانهٔ زبان آوران [اهل نظامست] ، یعنی آنها که بچرب زبانی فوجها را تصاحب کرده (اند) و از هریك فوج ، بی زحمت [۵] زرع و کشت وآفت ارضی و سماوی [۶] ، بقدرحاصل یك ده [معتبری] منفعت میبرند . بتملق و شاه اندازی ، یا بتفوق [۷] و بلند [۸] پروازی بعرض میرسانند : سربازان

---

(۱) ج : منقرض . (۲) ج : نیایم . (۳) ج : بشوم . (٤) ج : بیش مانده .
(٥) ج : بیمزحت . (٦) ب : سمائی . (۷) ج : باتفوق . (۸) ب : منید .

انگلیس و فرانسه پیش سربازهای ماداخل آدمند ؟ اگر یك روز جیره‌شان[1] نرسد اسلحه میریزند و پی آزادی خودشان میروند. سرباز سرباز ماست، که اگر از گرسنگی بمیرد، صدایش بیرون نمیآید. این همان سربازست که درهرات سنگر گرفت و تا حیات داشت شکمش سیر نشد. عوض که نشده است! درین فضولیها [و] مدحت سرائی (و) تصویب عمل، غیرتی (از) برای سربازان ایرانی ثابت میکنند و بی غیرتی و بی کفایتی برای اولیای دولت ایران، که ذمیمتیست فوق [همهٔ] ذمایم

اهالی ایران، اگر دولت و ملت[2] را دوست داشته باشند، این زبان آوران وقاطبهٔ اشخاصی، که درپایهٔ سریر اعلی[3] بمزاج گوئی و استهزاء اسباب غفلت خاطر پادشاه میشوند، آنهارا [داخل حیوانات موذیه[4] خوانند و در دفع آنها] جهد بلیغ خواهند کرد. پیش از اینها اگر در شداید گرسنگی حرکت مذبوحی از افواج میشد، ناله و فریادی میکردند، بچند لقمهٔ حاضری، که سبك و سریع[5] الهضم و مختصر بود، آنها را سیر میکردند؛ یعنی بسه پایه[6] می بستند و تازیانه میزدند. درین دوسال سنگینی آقا اقتضا کرد سربازهارا بغذای مطبوخ، یعنی تیرباران گلوله، که لقمه ایست دیر هضم و سنگین، از وجع جوع خلاصی دهند، تا بشجاع العالم ملقب شود. ازحق نمیتوان گذشت: از جناب آقا در گرمی هنگام ریاست یك کار[ی] با فایده ناشی شد[7]، که مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملتی بود[8] وآن تنبیه سربازانیست که از گرسنگی غوغا وشورش کردند. این [پیر] تکیهٔ طریقت و مرشد طریق حقیقت، باچکمه و شلوار واسباب حرب، بجنگ آنها تاخته، داد درویشی

---

(۱) ج : جیرشان. (۲) ج : ملت و دولت. (۳) ب : اعلا. (٤) در اصل ج : موزیه. (٥) ج :صریع. (٦) ب و ج : به سپایه. (٧) ج : شده. (٨) ج : بوده.

داد [و] ایشان را بباد گلوله بست و هیچ متنبه [۱] نشد که اعتضاد الدولهٔ مرحوم هدف آن گلولهاست. اگر متنبه میشد، هنوز گرد ریش خود را نشسته، بحضور مبارك نمیرفت، که زن اعتضاد الدوله را برای قوهٔ کاذبه [۲] خواستاری [۳] کند.

ازین وصلت، که بکدخدائی آقا صورت بست، اعتبار و عزت دولت برای خود جای پستی اختیار کرد و شبهه نماند که در ایران، همین قدر که ابرام و سخت روئی بدرجهٔ مخصوص رسید، بخواهش هائی، که ممنوع دولتی [٤] و مذموم ملتیست [٥]، میتوان دست یافت. باید شکر کرد که پایهٔ ابرام ازدرجهٔ مخصوص بالاتر نرفت. اجرای این اسم الحق‌کارهای دولت وملت را چنان آرایش داد که هیچ خیمه شب بازی بگرد آن نمیرسد.

اما شخص قوهٔ کاذبه، که بصوابدید جناب آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاهست، بعداز آنکه عزت دولت را برد وآبروی خانوادهٔ سلطنت را بخاك مذلت ریخت، بامید آنکه باصل خود رجوع کند، باهمه کس گرم گرفت، که درین گرمابهٔ جدید [٦] مردم را خوب سر و کیسه کنند [۷]، مثل شملهٔ جوالهسر و ته هوا را احاطه کرده، که مبادا یك مشتری از حمام جدید بی سر و کیسه بیرون برود.

این جوان‌کامجو [۸] (و) کامیاب، بعد ازین آبرو وانتساب، درحضرت اقدس همایون بحدی جسارت و جلافت کرده که گویا آوردهٔ [او] است،

---

(۱) ب : تمبیه. (۲) ب و ج در حاشیه : قوهٔ کاذبه اشاره بمیرزا یحیی خان معتمدالملك است (ج : کاذبه بمعتمدالملك بود) که بعد مشیرالدوله لقب گرفت(ج: که اکنون مشیرالدوله است)و عزةالدوله در خانهٔ اوست. (۳) ج : خواستکاری. (٤) ج : دولت؟ (٥) ج : ملت است. (٦) ب : گرما بجدید. (۷) ج در حاشیه : میرزا نبی خان پدر مشیرالدوله دلاك بوده است. (۸) ج : کامجوی.

یاوقتی درپردهٔ اوبوده . کسی رامجال منع نیست ، زیرا که پادشاه محجوبست و پیشگاه اعلی بی حاجب واو بی حجب . درانظار خارجه و داخله چنین جلوه داده که : رأی صواب پادشاه تابع رأی ناصواب اوست وجمعی ازمتمولین را بالقای این شبهه ببی راهه [1] کشیده و همه را لخت کرده . انبیاء [علیهم السلام] گفته اند [2] [که] : « چون حق تعالی میخواهد بقومی بلانازل کند اول رأی صواب از آن قوم باز گیرد » و از آن بلاها [که] ببرکت نیت جناب آقا همهٔ درها [3] را احاطه کرده [و] رحمت منقطع شده(است) میتوان قیاس کرد که : مدتیست رأی صواب برداشته شده . بدستیاری این جوان قول ناصواب مشارالیه مدارالیه جمیع امور گردیده . قوهٔ کاذبه ، از ابلاغات بی باکانه ، چه اخذها که نکرده [4] و بپیغامات [5] شبهه ناك چه مؤاخذها [6] که از هرکس نشده [7] .

در بلاد خارجهٔ ما ، که نظم آن سرتاسر آفاق را گرفته ، اگر ازین جنس حیوانات موذیه یك روز پر و بال بازکنند ، کسانی ، که بازوی عقل ایشان قویست وحفظ امنیت [8] وآبادی (مملکت را) دولت بایشان واگذاشته ، دفع آن حیوانات موذیه را از امور فوریه میدانند و اورا هدف تیروگلوله خواهندکرد . در ایران برای حیوانات موذیه ، همان ساعت که متکون میشوند ، اعوان و انصارهم میرسد . برای حفظ آنها وجوه [9] اعیان ایران ، خاصه آنها ، که درعواقب امور بیناترند و نتیجهٔ این اسباب را بدیدهٔ عقل مشاهده میکنند ، بساط نشاطشان نور دیده است ؛ کلیهٔ کارها را نقش برآب

(۱) ج : بر بی راهه . (۲) ج : گفتند . (۳) ج : بلاد . (٤) ج : نکرد .
(٥) ب : و پیغامات . (٦) ج : مؤاخذه ها . (۷) ج : نشد . (۸) ج : نیت .
(۹) ج : وجود .

میدانند و مترصدند که: علی الغفله رشتهٔ امور از یك دیگر گسسته شود. بهمین سبب با همه کس راه مماشات دارند. سفارت ما حاضرست که اگر یك وقتی پادشاه ایران در چارهٔ کارهای از هم [1] پاشیده و حالت حاضره از و سؤالی [2] بکنند جوابی بگوید که مشروط [3] باشد بغیاب جناب آقا و این جوان، یعنی قوهٔ کاذبه. یك نفر زردشتی از کرمان آمده بود، میگفت: بیست نفر، بلکه بیشتر، ازآدمهای قوهٔ کاذبه را در کرمان دیدم، که سوهان روح وکیل الملك بودند. بیچاره وکیل الملك، «کالمیّت بین یدی [4] الغسّال» غیر تسلیم چاره نمیدید وحساب میکرد: سالی معادل یك مالیات حسابی، بجایزهٔ ابلاغات دروغی، [که] یك جو فایده برای حکومت ندارد، داده و درمقابل این خسارات وضرر [ها] (هیچ) نفعی نبرده. روزنامهٔ ما خبر میدهد که: خطوط شعاعی ابلاغات او بهمهٔ ولایات ممتدست. از ارباب عقل و تجربه توقع داریم باعتقاد بی غرضانهٔ ما همراهی کنند و بما بگویند: بعد ازآنکه [5] خلل وفرج امور یك دولت باینجاها بکشد تکلیف اهالی مملکت چه خواهد بود؟ جز آنکه [5] برای کسب اصول آبادی ونظم مملکت یك مجلس بزرگ تشکیل دهند، که اعضای رئیسهٔ آن مجلس عقل باشد وغیرت؟ چنانکه [6] اهالی ایران، درین حالت که کشتی حیات ایشان بگرداب فنا نزدیك شده، این مجلس صحیح الاعضاء را تشکیل خواهند داد وماهم وعدهٔ صریح می دهیم که: نتیجهٔ این مجلس نظم وترقی دولتست واگر مجلس را فاقد این دوعضو شریف ببینند [7]، حرف مجلس را منحصر کنند بپست ترین پایهٔ فروع تمدن، یعنی بگفتگوی آب و نان، که این

---

(۱) ج: درهم. (۲) ب و ج: سئوالی. (۳) ب: مشرط. (٤) ب: فی ید. (۵) ج: اینکه. (٦) ب و ج: چنانچه. (۷) ب: به بینند.

اوقات نقل مجالست وسر عشر مدارس واین مجلس [1] را اقلاً بیك جائی [2] برسانند که مردم از [3] تشنگی و گرسنگی نمیرند، تا [4] صاحب عقل وغیرتی، که خداوند عالم بجهة رهانیدن مخلوق خود مقرر کرده، پیدا شود [و] بمقتضای قواعد حقوق ملل، ممالك ایران را، از شر این تاخت کنندگان ایمن کند.

سفارت ما از مصیبت [5] وزارت‌جنگ ایران اطلاعاتی کسب کرده، که اگر همهٔ آنها را درین اوراق درج کند، هیچ قسی القلب تاب شنیدن آنرا ندارد (و) این دو شخص، که امورقشون بایشان محولست، باحمله [6] هائی، که ازحواشی بایشان میشود، ثبات قدم ورزیده، یکی خود را وزیرجنگ میداند، یکی وزیر لشکر [7]؛ آن ازاهل طربست واین ازاهل طلب. یکی در میدان مشق کمانداری میکند ودیگری در دیوان ارگ بطلب گاری مشغولست. یکی شبهابانصرة وفیروزی کمانچه میکشد، دیگری [8]، از راه دلسوزی، بصورت اجزای خود طپانچه میزند. درحضرت ملوکانه، [که] هیچ چیز پوشیده نیست، معاملات خصمانه، که این دو وزیر به یکدیگر دارند، بجنگ زرگری معروفست، نه بخیرخواهی وصرفه جوئی، (شعر) [9]:

خود فروشانه یکی با دگری در جنگست
لیك چون وانگری متفق یك كارند
همچو گرگان بدرانند و بلب می خندند
دشمن یك دگرند [10] وبحقیقت یارند [11]

---

(۱) ج : مسئله. (۲) ج : بجائی. (۳) ج : در. (٤) ج : یا. (٥) ب : مصبت.
(٦) ب : جمله. (۷) ب درحاشیه : توضیح : فیروزمیرزانصرةالدولهوزیرجنگ است، میرزا هدایت وزیر لشکر و بعد وزیر دفتر بود. (۸) ج : و یکی. (۹) دراصل ب این کلمه پس ازمصرع دوم نوشته شده است. (۱۰) ب : یکدیگرند. (۱۱) ب : مارند.

رؤسای نظام این اختلاف وجدال مزورانه را باور کرده ، درطریق خوف ورجا ضلالات وهدایت سلوکی دارند [1]، « فَریق فی الجَنّة و فَریق فی السّعیر » . از روزی که این دو منصب باین دو شخص رسید الحق دولت ایران خود را نیك نام می بیند ، که هیچ منصب بی شایستگی و استحقاق بکسی داده نمیشود و ریاست کلیه ، که ببی حرکتی [2] معروف بود ، ازین طعن نجات یافت ؛ زیرا که این دو وزیر یك دقیقه از تحریك و تحریر و زحمت دست و زبان [فارغ] نیستند ، حمله شان از باد باشد دم بدم .

ازقوهٔ کاذبه نیز ، بخطوط شعاعی و ابلاغات دروغی [3] ، سراً وجهراً اسعاد [4] وامداد می بینند وهمهٔ همتشان [5] بتماشی [6] قشون مصروفست ، نه باتمام عمل قشون . از ابواب ثلثهٔ علم جنگ ، که اخذ الجیش و حفظ الجیش و سوق الجیش [7] [است] ، اینها بهمان دو فصل شکنجه و تعذیب [روحانی و جسمانی] اقتصار کرده اند ، که فصلیست مذمومة المبانی : عذاب جسمانی بتحریك وزیر جنگ موکولست واین عذاب مرکبست ازسه ماده : شورانیدن فوج ، سوزانیدن چادر سرتیپ ، سنگسار کردن سرهنگ و اگر تحریك وزیر جنگ شدید الاثر شد و معتبرین افواج مقصر و پرا کنده شدند ، طلبهای قدیم درضمن تعینات جدید زنده میشود [8] ، پس مانده پیش میافتد (و) اگر تحریك [او] (از) نتیجهٔ مقصود قاصر آمد وسرهنگ وسرتیپ خائب وخاسر نشدند [9] [و] حقیقت امر درحضرت همایونی کشف شد ، وزیر جنگ مستعدست برای تعذیب همان بی گناهان ، که بتعلیمات او بسرهنگ

---

(۱) ج : داند . (۲) ب و ج : که بی حرکتی (۳) ج : دوروغی .
(٤) ب : سعاد (٥) ج : همهشان . (٦) ج : بتماشای . (٧) ب : الجش . (٨) ج : جدید ها زندهمیشد . (۹) ج : حاضرشدند .

و سرتیپ شوریده بودند ، اعضای آنها همه طعمهٔ تازیانه است و تا تمامی ممالك[1] آنها را و متعلقاتشان بمعرض بیع نیاید[2] و مبلغ جریمه اخذ نشود کسی را حق وساطت و حد شفاعت[3] نیست . در هرصورت مأمول[4] وزیر جنگ بحصول پیوسته [و] نصرة و فیروزی با اوست ، (مصراع) : تو گرو بردی اگرجفت و اگرطاق آید. عذاب روحانی بتحریر وزیر لشکر مفوض شده و این عذاب مرکبست از هزار چیز . این جوان شصت وهفت ساله ، که هنوزحشر او با اطفال نابالغست ، بخلاف ارباب قلم ایرانی ، ریش خودرا از ته میزند ، که آنچه از حقوق قشوق ببرد ته بنشیند[5]. لشکر نویسها را بمورچه پی زدن[6] مجبور کرده است ، که آلت مضحکه باشند و خود ، باضحك بلاتعجب ، مظهر قهرست[7]. روحها[8] قبض میشود تا یك برات مهر کنند . از مواجب ها یك سه ماهه کسرمی گذارد و یك نه ماهه و از جیره ها یك بیست روزه (کسرو) موضوع میشود و یك ده روزه و این ماهها بماه نسی معروف شده و درین کسور خودرا معذور میدارد که : قشون جدیدیست[9] و اسامی آنها در دفتر پارساله نیست .

مکرر دستهٔ سوار[10] آراسته ، برای مأموریت فوری ، بدربار پادشاهی حاضر شده ؛ این جوان ببهانهائی ، که عادت محررین پست[11] دفتر خانه است ، از جیره [و] علیق مختصر ، که ممکن بود (بآنها) برسم علی الحساب برساند ، مضایقه کرد ، تا موقع مأموریت از دست رفته[12] و نتیجه ای ، که منظور نیك خواهان دولت بود ، فوت شد . سواره هرچه[13] داشت ، از

---

(١) ظ : مایملك . (٢) ج : نیارد . (٣) ج : حق شفاعت و حد وساطت .
(٤) ب : معمول . (٥) ج : ببرد به نشیند . (٦) ج : بموزچه بی رون . (٧) ب : فراست . (٨) ج : روح ما . (٩) ج : جدید است . (١٠) ج : سواره . (١١) ب : بست .
(١٢) ج : رفت . (١٣) ج : وهرچه .

اسب و یراق وغیره، فروخت و خود آخرالامر درکسوت فقر و درویشی بوطن خود عود کرد.

درقشون ایران، اگر ظاهراً آراستگی نیست، ازبرکت این دو جلد کتاب، که وزیر لشکر در مبدأ و معاد نوشته، در آحاد و افراد ایشان یك صفای باطن بهم رسیده[۱]، که جمیع آنهارا باید از اهل دعا شمرد، نه از اهل وغا[۲] و الحاکة هذه[۳]: پادشاه ایران را از درستی و راستی کرّوبی[٤] دستگاه میگوئیم و ملایك سپاه.

نصف دخل این وزارت بحق السکوت آقا مقرر شده و نصف دیگر بالمناصفه در میان این دو وزیر باسم حق التحریر و حق التحریك تقسیم میشود. درین وزارت هم، مثل وزارت مالیه، دزدان زبردست برای بردن حقوق نوکر تربیت شده و همه مأموریت دارند که آنچه بهر اسم و رسم از بابت مخارج قشون[٥] بخرج ولایات میآید بتمامه ضبط کنند. قوهٔ شامهٔ این دزدان بدرجه ایست که اگر بو ببرند[٦] در اقصی بلاد سرحدیه دیناری از بابت جیره و مواجب یك نفر نوکر رسیده خود کشی میکنند تا مأخوذ [او] اخذ شود، «لاسَبیلَ الی الخَلاص وَلاتَ حینَ مناص».

روحانیت قشون ایرانی[۷] افسوس دارد از اینکه پادشاه را درمقامی[۸] نمی بیند که باستماع این کلمات، که تشریح حال آنهاست، گوش فرا بدهد واین الفاظ رقت انگیز استماع کند: «ما اَکلتُ لُقمةً اِلاّوَ خلفَها اَلف لَطمةٍ و ما شَربتُ شَربةً اِلاّوَ بَعدُها اَلف ضَربَةً».

این قشون، با اینکه عبور خود را [بریك سرازیری هولناکی

---

(۱) ج: همرسیده. (۲) ب و ج: دغا. (۳) ج: والحاله هذه. (٤) ب و ج: کرولی. (٥) ج: قشونی. (٦) ج: برند. (۷) ج: ایران. (۸) ب: مقابل

می بینند، بازخود را] ازخیرخواهی وغیرت معاف نمیدانند وبزبان حال میگویند: تا وزارت جنگ ایران باین خسوف وکسوف مبتلاست، پادشاه پول خود را بمصارف قشون و مهمات خارجه ضایع نکند. رعیت وسپاهی ایران، الحق از شدت ظلم و تحمیلات ناگوار، یك حالت و هیئتی همرسانیده اند[1]، که آنها را بهیچ چیز نمیتوان تشبیه[2] کرد، مگر بمریضهائی که بی بضاعتند[3]، [که] مرگ را برای راحت روح خود ازوسایل حسنه میدانند و در پادشاه یك غفلتی بهم رسیده، که تا مجبور نشود، مشکل در مقام علاج این کار برآید.

بسربازان ایرانی، اگر جیره میرسد، همان نقد موهومست، که یك ماهۀ آن کفایت[4] نان یك روزۀ [آنها] را نمیکند. در موجبات منع و تأخیر همین مبلغ نیز بتیری[5] بکار رفت.

ازخلوتیان امین[6] تعیین شده، که بآن رقم آدم کمتر دیده شده [و] در بدو امر، بمتابعت[7] لفظ امانت، که جزو لقب اوست، بخلوت نیاز میفرستاد وبجماعت نماز میگذاشت. همین که معنی منصب را فهمید ودانست، بوی ذهب وفضه او را چنان مست کرد که دامنش از دست برفت. خانه را از رهن رهائی داده، خاطر از وهن تهی؛ دست خالی دیده، جامۀ فاخر در پوشید[8] و بمرکب فاره برنشست و بکوچۀ[9] علی چپ زد.

یك قدم چون رخ ز بالا ونشیب یك قدم چون پیل رفته بر اریب

در تصدیق محکك و زوال شك، باوکلا و تحویلداران سهیم خورد

---

(۱) ج : هیاتی همرسانده . (۲) ب دراصل : تشبیه نمی توان و بالای دوکلمه علامت خ و م گذاشته شده . (۳) ج : مریضهای بی بضاعت . (٤) ج : کفاف .
(٥) ب : همتی منیع تدبیر بیری (٦) ج در حاشیه : آقا علی کرجی امین صره است
(۷) ج : بمشایعت . (۸) ج : در پوشیده . (۹) ب : دیکرچه .

وخواب شد و باصرافان شهر یک سایه وآفتاب . انقد[1] وجوه را اندوخته کرد و هرچه باقی سوخته بود ، با تلخی گوشت و شیرینی عقل و ترشی رو و تندی خو ، تره بخورد[2] سربازها داد و خشکه [از آنها] قبض گرفت .

امین صرهٔ همایون[3] ، درین وقاحت[4] وبی‌شرمی ، با نطقهای گستاخانه و نگاه‌های خیره ، واضح میکند که : دولت ایران در مطالبهٔ حقوق‌حسابی خود عاجزست وناچارست از اینکه آدمی مثل او منتخب کند و اورا القب بدهد ، تا مردم را عقب کند ؛ زیرا که ریاست کلیه آنچه حقوق حسابی دیوانست بدستیاری دزدان دفتر خانه ، یعنی قرقچیان سابق الذکر ، برای خود جمع آوری میکند و چیزهای بی پای صعب الوصول را بپای دیوان میگذارد و قرعهٔ وصول آنرا بنام این دیوانه میزند .

رجوع ملبوس نظام بیك تربیت شده است ، محمودة الخصال[5] ومرضیة الافعال[6] . پولیتیکی[7] اقتضا[8] کرد که حاصل سفارت فرانسه و روس را بصنعت لبوس اقتصار کند و این کار را برسایر کارها ترجیح وتقدیم دهد ؛ « ضَیِّقَ عِندَ القضاء و فَوقَ علیَ السماء » (شعر) :

تو هررنگی که خواهی جامه می پوش

که من آن قد موزون می شناسم

لباس خوف وجوع پوشیده[9] ، باکمال خضوع میگوید : کیست تشنهٔ زلال را از آب حیات ممنوع دارد ؟ بعد از آنکه شاهنشاه همه شأنهارا از من خلع کرد عمل‌ملبوس را پس[10] داد ، که هرچه هست‌بلع کنم . در

---

(١) ج : انقدر . (٢) ب : بخور . (٣) ب درحاشیه : توضیح : اسم امین صره آقا علی کرجی است . (٤) ب : وقاهت . (٥) ب و ج درحاشیه : محمود خان ناصر الملك قرا گوزلوست . (ج : قرا گوزلو ناصر الملك) . (٦) ب : الاقبال . (٧) ب و ج : پولتیك . (٨) ب : اقتصار . (٩) ب : پوشید . (١٠) ج : بمن .

خشونت کرباس و بدی ماهوت و خامی چرم جرم را بدیوانیان راجع میکنند که حسب المقطع ماه بماه عقد معین میبرند. اتصال او بیکی از مقربان ریاست کلیه است، که گویا پیرهن تن یوسف [است] و دیده ها، که از حزن سفید شده، ببوی او بینا میشود و بهمین سبب ازقرا گوزلوها [1] عار دارد و تا قیامت با آنها کار. ازملبوس، آنچه دیده میشود، همان یکدستست که نمونهٔ آن بحضور اقدس میرود، باقی دیگر ازشدت لطافت محسوس هیچ کس نیست.

عندلیب [2] آشفته تر میخواند این افسانه را، افشار بیك افسار اسبان توپخانه [3] را بدست گرفته، مست بادهٔ عرفانست و محو نظارهٔ [4] جانان. فریاد میکند: ای مسلمانان، اگر بمن رحم نمیکنید، باری باین زبان بسته ها رحم کنید، که عمریست مزهٔ جونچشیده اند و آبشان کشیده شده. درین اثنا ازهاتف غیبی جواب می شنود که: ای کور باطن، مگر نمی بینی افسار کارها بدست زبان بسته ایست که دولت ایران ازسکوت او سکنه کرده و آن قدر آدم نیست که علیق الاغهای یوسف آباد را منظم کند.

متتبعین [5] هردولت، که از روزنامهای [6] اخبار نتایج علمیه دیده و فواید کلیه برده اند، ازین روزنامها [7] چه بهره خواهند برد؟ عذر وزارت علوم را بقصوری، که علمای اعلام در نشر منتخب [8] علوم دارند،

(۱) ب: قراکوز ها. (۲) ب و ج در حاشیه: محمد تقی خان افشار رئیس اصطبل توپخانه (است) زنی دارد نظاره خانم که اقبش عندلیب الدوله است (ج: زنش عندلیب الدوله لقب دارد) و (بسیار) خوش می خواند (و صوت دلربائی دارد). (۳) ب وج: توبخانه. (٤) ج درحاشیه: اسم (در اصل: هم) عندلیب الدوله نظاره خانم است. (٥) ب: متبعین. (٦) ج: روزنامها. (۷) ب: روزنامه ها. (۸) ب: منتجب.

مقبول میدانم ؛ لکن در روزنامهٔ اخبار ایران آنچه منطبع میشود در بلاد خارجه اسباب صحبت و خنده‌است و وزیر علوم[١] موردطعن، که مسطورات[٢] اوراق روزنامه و مطویات آن تمرد[٣] خدم وحشم ایران و تبلد[٤] اولیای دولت را ثابت میکند و عبارات مصرحهٔ روزنامه خبر میدهد که : مواجب و استصوابی و اخذ (و) عمل و آنچه از دولت بنوکر باب میرسد در ازاء حق قدمست که بنافرمانی وبیکاری راه میروند و اگر ازبرای دولت (ایران) کاری روی دهد، تا از طرف شاهنشاه امتیاز مخصوصی بایشان وعده نشود، بهیچ خدمت اقدام نخواهند کرد.

در یکی از روزنامهای ایرانی نوشته بودند : چون حاکم اصفهان برعایا خوش سلوکی کرد، لقب « جنابی » باو دادیم ، با جبهٔ شمسه‌مرصع و حکومتی موسع و بفلان سرتیپ[٥] ، چون مواجب سرباز را خوب داد، رتبهٔ امیر تومانی مرحمت شد . یعنی: حکام دیگر، که درخور این امتیاز نیستند، همچنان ببد سلوکی مشغولند وآن سرتیپ[٥] ، که باین (درجه و) رتبهٔ جدیده[٦] نرسیده ، هنوز ازعادت‌قدیم خود ، که‌پا مال[٧] کردن حقوق نوکرست ، دست نکشیده (اند) والبته‌این حاکم‌وسرتیپ[٨] ، دراجرای‌این عادت، یک‌صرفه‌دیده‌اند، که‌بآن دوامتیاز هیچ اعتنانداراند ودرنمرهٔ ٦٤٥[٩] روز نامه[١٠] نوشته اندکه : محمد حسین خان قاجاراسباب چرخ‌سکه را آورده،

(١) ب در حاشیه : توضیح : وزیر علوم علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه (دراصل : اعتضاد الدوله) بود . (٢) ب : مسطور است . (٣) ج : تمرو (٤)ب : تنبه . (٥) ج : سرتیب . (٦) ج : جدید . (٧) ج : پای مال . (٨) ج : سرتیب . (٩)ج : ٦٤٥ چهل و پنج . (١٠)روز نامهٔ دولت‌علیهٔ ایران‌بتاریخ یوم‌پنجشنبهٔ سیم شهر رجب‌المرجب مطابق سال‌خجسته فال یونت ئیل سنهٔ١٢٨٧ نمرهٔ شش صد و چهل و پنج‌صحیفهٔ دوم ستون اول .

بریسیمان ریسی ملحق کرد؛ در ازاء این زحمت واستدعای وزیر علوم بنشان و حمایل سرهنگی [١] مفتخر شد و بدو نفر از همراهان مشار الیه نشان یاوری و بباقی آنها انعام نقد مرحمت فرمودند. یعنی: اگر خان مومی الیه وهمراهان او زحمت نکشیده بودند، این دوآلت معطله هرگز در زمین شمیران با یکدیگر ملاقات نمیکردند وضرر این چرخ بخرج آن چرخ علاوه نمی‌شد. بوزارت علوم ایران باید آموخت که در روزنامها: اولاً از امور پولیتیکیهٔ [٢] خارجه بوجهی (نیکو) بایست [٣] [چیزی] بیان کند. ثانیاً تدابیر اولیای دولت را، درنظم مملکت ومنافع ملک و دولت، هرچه هست اشاره نماید. ثالثاً اخبار وحوادث داخله را ذکر نماید؛ مثل وقوع ناخوشیها وحسن معالجات [٤] وتدابیر حفظ صحت ومفید واقع شدن ادویه‌جات مجربهٔ مستحدثه وشفا یافتن نفوس وطعن وتوبیخ بامراء وامناء واشخاصی که در وقوع ناخوشیها فرار کردن ایشان سبب وحشت وهلاکت ساکنین بلد شده و مدح وتمجید اطباء وکسانی که در ظهور حوادث خود را با ضعفای بی دست و پادر یک درجه فرض کرده اند واسباب قوة [٥] قلب خلایق شده اند وخدمت بندگان خدا را بر خلاصی جان وراحت خود ترجیح داده‌اند وکذلك: ترقی امور تجارت و زراعت و تدابیر تازه، که درین کار شده وپیدا کردن و بکار انداختن معادن و جاری شدن قنوات و تشویق اشخاصی، که اراضی بایره وغیرذی زرع را دایر میکنند وترغیب وتحریص دراکتساب علوم و فنون صنایع و احداث مدارس و اهتمام در تربیت اطفال و تهدید ارازلی [٦]، که در جمیع ملل ودول اسباب سخریه وتخطئهٔ دولت ایران شده

---

(١) ج: به نشان سرهنگی وحمایل. (٢) ب: پولتیکه. (٣) ج: انسب.
(٤) ج: معالجه (٥) ب: قوهٔ. ٦) ج: از رذائلی.

و دراقطار عالم شهرت یافته وازتألیف وتصنیف تازهٔ حکماء وعلماء واطباء و هنرهای ایشان و خیالات جدیدهٔ اولیای دولت و سرکردگان جیش و هرچه باصول علم وقدرت راجعست بایدنوشته شود. روزنامهٔ ایران ازهمهٔ این فواید عاری وبرهنه است، (مصراع) : ازهرچه میرود سخن دوست خوشترست.

جناب آقا، چون این درجه [و] اعتبار را ذر [1] تسعیر نان حاصل کرده‌اند، اگر میرزا عیسی را بمنزلهٔ روح خود بدانند جا دارد. وصیت میرزا موسی درنظرش هست؛ این پسر ودیعه‌ایست از آن پدر، که‌باجماعت خباز عهد و میثاق بست وجناق دلخواه شکست؛ تا قبایح اعمال او درنظر پادشاه قدری بیشتر کشف میشدجلو نانواها (را) قدری سست می کرد، نرخ نان بالا میرفت، نالهٔ مردم بسریر اعلی می رسید. این‌معترضهٔ قیل و قال سیأت [2] اعمال او را پامال می کرد. با سکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانهٔ [3] او اولیای دولت‌را مشغول می‌ساخت‌وپادشاه‌را خشنود [4] که : فتنهٔ بزرگ بدست وزیر خوابید. ثمرات همین تدبیر ریش سپهسالاررا گرفت و ریشهٔ دبیر را کند، میرزا عیسی را وزیر کرد، آقا را در انظار کافی و بصیر جلوه داد. حالا اگر جناب آقا، میرزا عیسی را، برخودتقدیم ندهدهم دروصیت میرزا موسی تقصیر کرده وهم درتمهید حفظ خود؛ زیرا که بستگی وانتساب خبازان بالوراثه بمیرزاعیسی‌رسیده؛ اگر وهنی‌برای آقا دست بدهد، حاضرند برسم معهود و شیوهٔ مألوف اظهار حیات کنند وکفایت تازه برای آقا ثابت نمایند. این دهن باز [5]، که نفس ناطقهٔ آن

---

(١) ب : از. (٢) ب : سیاست. (٣) ب : متقبلانه. (٤) ب وج : خوشنود.
(٥) ب وج درحاشیه : میرزا عیسی اغلب (اوقات) دهنش باز است.

زبان بسته است ، بالفعل عقل فعالست و فعال مایشاء . هر سفاهتی ازوظهور کند بکرامت وجود آقا معفوست ، « انّ السفیه اذا لم ینهْه مأمور » . پدر او با آن سن و سال و متانت ظاهر محل حرف بود ، که بعاملی های کثیفه وبدستهای‌منحوسه ، ازقبیل هر دزدی [1] وغیره ، اضطرارواستیصال دولت ایران را ثابت می کرد و با کبرسن کبائر را ترك نکرد ، تا از تختهٔ نرد بتختهٔ مرگ رفت . از سلوك لجوجانهٔ او داخله وخارجه نفرت‌داشتند ، که بهیچ قانون وفق نمیداد و درست نمی آمد پایتخت سلطنت ، که محل سکون ناموس پادشاه و منتسبین دولت [و] جمیع نجبای ایرانست ، همچو شخصی [2] حاکم باشد . در حق این ولد سرّ ابیه ، که از سیآت [3] اعمال وافعال (او) و تجاهر فسق و فجور هزار لکه [4] بر تربت پدر زده ، جای هیچ حرف نیست . پیشکار دارالخلافه معنی پیشکاری را درین دیده [5] که : انقد وجوه ایران [6] را در پیشکار قنوات مخروبه صرف نماید والان سوای آن دو رشته ، که یکی بفرحزاد و یکی بتل عاشقان [7] می رود و هر دو آبی شده‌اند ، چندین رشتهٔ دیگر بدست آورده ، پینه [8] بر داشته وپیش میرود ؛ عن قریب همه را آبی خواهد کرد .

حساب میرزا عیسی باکرام الکاتبینست : در [این] چندین سال پیشکاری و چندجور عاملی ، بحوالهٔ خود همه‌چیز گرفته و بحوالهٔ دیوان هیچ چیز نداده . از وجوه شهر وحفر خندق و نهر ، آنچه مأخوذ کرده ، از کرور [9] گذشته و مأخذ آن چنان مغشوشست که کتبهٔ کرام ومحاسبین

(۱) ج : خردزدی . (۲) ج : شخص . (۳) ب : سیئات . (٤) ج : لکه . (٥) ج : دانسته . (٦) ج : دیوان . (۷) ب در حاشیه : توضیح : فرح زاد وتل عاشقان اسم دوقریه است . (۸) ج : بینه . (۹) ج : کردر .

اوهام از حساب او عاجزند. حساب او ازین جهة [۱] نمی‌گذرد که مأخوذ از حساب گذشته. جمعی [۲] از چاکران دولت خواه [۳] درین تعدیات وزیاد روی [٤] و پامال کردن حقوق خلق، که از میرزا عیسی و امثال او بظهور می رسد، خاطر مبارك را تسلیت میدهند که: اموال آنها بالمآل بدیوان اعلی انتقال خواهد یافت. ما می گوئیم: این اشخاص پیش خود تجربه ها کرده‌اند والبته‌برای حفظ خود تمهیداسبابی نموده‌اند. حلم‌وصبر شاهنشاه‌را در ذمایم افعال میرزاعیسی وتاخت‌کنندگان دیگر باید توجیهی [٥] کرد، که بذوق و سلیقهٔ وزیر [٦] مالیه مناسب باشد. مثل اینکه وزیر مالیه پادشاه را بطمع انداخته باشد که: آنچه این اشخاص تحصیل می کنند بالمآل‌بدیوان‌خاص‌انتقال‌خواهد یافت. این‌توجیه را، بعد از آنکه بالمآل ملاحظه میکنیم، فقط راجع میشود بابقای شخص وزارت مالیه و صرفهٔ حالیه، که چند روزی هم درقرق [۷] ایران می چرد [۸]، کیسهٔ خودو کلاه دیوان را خوب پر کنند، تا ببینند دنیا بدست کیست و دنبالهٔ این عمل را آن قدر می کشد که نفوس ایرانی، بی استثنای احدی، بکلی از غیرت شاه پرستی دست کشیده [۹] و از برای محافظت جان ومال خود اسبابی بچینند که بوزارت مالیه معلوم شود دنیا دست [۱۰] کیست. بدرفتاری حاکم اصفهان و خراسان و مساعدتی، (که) از ایشان بارباب احتکار شده (است)، سبب آشکار دراعدام و هلاکت دوثلث از نفوس دومملکتست. عدل وانصاف پادشاه اول جزائی که باین دو باید بدهد عزل فوری و ضبط جمیع ملك

---

(۱) ب: تهمت (۲) ب: یعنی. (۳) ب: خواهان. (٤) ج: زیاده روی.
(٥) ب: توجهی (٦) ج: وزارت. (۷) ب: فرق. (۸) ج: بچرد. (۹) ج: بکشند. (۱۰) ج: بدست.

ومال و حبس ابدی آنهاست وجزای دومی انتقام کشیدن ازاعوان وانصار آنهاست ، بدرجه‌ای که « عبرة للناظرین » شوند .

اگر این دوجزا مهمل بماند و رئیس کل بمهلت و ابقای این دو حاکم راضی شود ، که وقتی از اندوخته‌های آنها سهمی باو خواهد رسید، آیا مسئولیت[1] سلوك این دوحاکم ، که یقین اسباب غضب خداست ، بخود آنها راجعست یاباپادشاه ؟ پس ، پیش از وقوع این واقعهٔ عظیمه و خذلان شدید ، که جمیع بلاد ایران رافرا گرفته ، برپادشاه واجبست حلم بی‌فایدهٔ خودرا بشتاب و عجلهٔ مفید مبدل کند و این تاخت کنندگان را ، که بی مرور سنین و شهور ، صاحب آلاف و کرور شده‌اند ، بمقام مسئولیت بیاورد وبپرسد : اسلاف شما ، که در ایجاد بدعت و تاختن رعیت پدرشما بوده‌اند ، مخلفات آنها بقدر یك نیاز فقیرانه ، که میرزا عیسی برای یکی از معروفات این شهر می فرستد ، نبود ؛ این همه تفاوت از کجاست ؟ همین که رشتهٔ کلام باینجا رسید دهنها باز می ماند و خمیازها پیاپی می شود وجواب باشاره وایما می افتد : مومی‌الیه شخص ریاست کلیه است ، یعنی ماباقی هستیم ببقای او . همچو آدمی ، که دولت را ناچار میکند بابقای این اشخاص ، وجودش را بمنزلهٔ دیواری می دانیم ، مملو از موش ، که حایل شده باشد ، این دیوار ، میان قانون طبیعت ومانع شده باشد از اینکه‌امور تابع یك قانون شودو نگذاردهیچ کاری بمقتضای طبیعت وحرکت جوهری خود راه برود (و) بعضی از متملقین ایرانی ، که ما آنها را قاتلین دولت اسم گذاشته‌ایم ، کلمات جامعه[2] برای حفظ این حالت ضبط کرده‌اند وهر وقت اثر آنرا بیشتر می دانند بعرض اعلی می رسانند :

---

(۱) ج : مشغولیت . (۲) ج : جامع .

تصدقت شویم، کسی را نداریم [1]؛ هرچه نگاه می کنیم آقاومیرزا عیسی ازین مردم، روی‌همرفته، کافی‌ترند. بی غرضانه عرض میکنیم [2]: رشتهٔ کاری باین مردم داده‌اید؛ کار ها (هم) بدنیست، از جائی صدائی در نیامده؛ بحرف‌غرض‌آمیز مردمان‌مفسدعبث خودتان‌را بزحمت‌نیندازید، مردکه را دلسرد نکنید.

سروش غیبی بایشان میگوید: ای کشندگان [3] دولت ایران، از وجود معطل این شخص جز تعطیل امور و تحیر عقول [4] و تمامی دولت چه کار ساخته است؟ اگر زحمت کم کند بچه دلیل اسباب زحمت خاطر پادشاه خواهد شد؟

امتیاز این جماد [5]، که تهدید کنندهٔ نظم [6] و ترقی دولتست، از سایر جمادات بدو چیزست: یکی طبع بارد. در (این) سن و سال، که برف پیری بسر [7] وصورت ریخته وکامل مبرد [8] شده (و) دائماً باجوانان امرد بسر می برد ودیگر قوهٔ جاذبه، که مسکوك وغیر مسکوك ربع‌مسکون را جذب کرده، حتی ثلث مال اموات را. از [9] آن وقت که تفصیل تاجر افشار [10] انتشار یافت که: سیصدهزار تومان ملك ومال آن مرحوم ببهانهٔ ضبط شدن ثلث او تلف [شده] و ورثهٔ او سائل بکف شدند، گریهٔ ما بر زند های [11] ایرانیست، که دوچار [12] رئیسی [13] هستند، که دولت ایران‌را محتاج اکل میته کرده. ساعت بساعت منتظریم ملت ایران در حق این

(۱) ج: ندارید. (۲) ج: میکنم. (۳) ج: کشنده کان. (٤) ب: عقل.
(٥) ب و ج در حاشیه: مقصود میرزا یوسف صدر اعظم است. (٦) ج: فطم.
(۷) ج: برف پیری درسر. (۸) ج: مرد. (۹) ب: در. (۱۰) ب و ج درحاشیه: تاجر افشاری حاجی عبد الکریم هراتی است. (۱۱) ج: زنده های. (۱۲) ب: دچار. (۱۳) ج: رئیس.

شخص، که هیچ ملت اختیار نکرده [1] ، غیرت خود را بچه طور ظاهر می کنند [2] و مسند ریاست را چه وقت از خباثت این کلوخ استنجا [3] تطهیر خواهند کرد؟ دولت ایران گرفتار بعضی از سیأت [4] اعمال رجال خود شده و رذل‌ترین عمل آنها، که ملت و رعیت را آزاد میکنند و حق شدید میدهد که ازتبعیت این دولت اعراض کنند، همین ضبط کردن‌ثلث اموال مردمست، که رئیس کل جایز دانسته و با کمال شوق جمع آوری می کنند.

رعیت هر دولت، که دوچار [5] این قسم ظلمها بشود، برای‌حفظ خود و اعقاب خود، بمقتضای نص قواعدی، که در حقوق ملل ضبطست، مرخص خواهند [6] بود که بدولت دیگر التجاء کنند وهیچ راه منعی (از) برای آنها نیست.

موافق قانونی [7] ، که در حقوق ملل ضبطست، هرگاه دریك‌دولت انقلابات و سلوك ظلم آمیز موجب دفع امنیت و تقلیب نظام دولت شود، اگرچه سایردول بدخل وتصرف این‌گونه انقلابات داخلیه رخصت ندارند، لیکن وقتی که این مقوله تبدیلات حکمیه تجاوزاً وسرایةً موجب‌اختلال معاملات همجوار شود، اجنبیه [8] ، ولو جبراً، مرخص [9] ومأذون‌میباشند که درصورت تحقیق درمقام دفع‌انقلابات وتصفیهٔ آن برآیند. (ولی) ایران، با این ریاست بی حرکت و قوهٔ کاذبه، که مجسماً در میانهٔ او و پادشاه در حرکتست، آنقدر باخبر و برکت نشده که باین حرفها متأثر شود. از جملهٔ خلل و اسباب، که ریاست کلیه زایدالوصف بآن مطمئنست، وجود قوهٔ

(۱) ج : نکرد. (۲) ج : میکنند. (۳) ب : استبحا. (٤) ب و ج : سیئات. (٥) ب : دچار. (٦) ب : خواهد. (۷) ج : قانون. (۸) ب : اختیبه. (۹) ج : مرخض.

کاذبه است، که بقا ودوام خودرا مشروط بوجود او می‌داند[1] واوبطرفی مایلست[2] که باد می آید. مأمورین دولت خارج، که مقیم درباریادشاهی هستند، ظهور این حالات را مقدمهٔ یك تغییر کلی میدانند، که عن‌قریب در وضع ایران بهم خواهد رسید و هریك، بر طبق نیت وکلای خود، دولت متحابه را مطلع میکنند وبخصوص درعلاج این ناخوشی آکاه، که در سرحدات شمالی وشرقی ایران حادث شده، دواها نشان می دهند، که همهٔ آنها در خود ایران یافت‌میشود، لیکن[3] دولت ایران بحرف‌روسها [آنقدر] معتقدست، که دولت انکلیس از نصیحت وخیر خواهی خودبکلی دست کشیده، مأیوس وپشیمان شد[4]. حالا همان اهتمام را، که درشوکت و قوام دولت ایران داشت، در استقلال افغانها و افغانستان دارد[5].

سفارت عثمانی را با ایران یك معاندتی هست[6]، که اصلاح آن بهیچ معاهدت ممکن نیست: قولاً وفعلاً در پی هتك[7] آبرو و بی احترامی این دولتست. تخطیات سرحدیه و ظلمهای فاحش، که از صاحبمنصبان (قراتینی)[8] [دولت] عثمانی‌بوضیع وشریف [ذوات] ایرانی‌میشود، تصریح میکنند[9] که: اهالی هیچ دولت‌را با خلق هیچ ملتی تااین درجه‌مخاصمت نیست وکذالك[10] چیزهائی، که در روزنامهٔ‌موسوم‌بزورا منطبعست، شاهد صادقست[11] که: دولت عثمانی‌بی شأنی‌دولت ایران‌را، تنها ببلادخودشان شایع نمی نمایند[12]، بلکه می خواهند درهمهٔ اقطاع ارض شایع باشد.

روس، درین احاطهٔ شدید، علی‌الاتصال بقوهٔ کاذبهٔ [خود] تقویت

---

(١) ج: میدانند. (٢): متمایل است. (٣) ج: ولکن. (٤) ج: شده.
(٥) ب: داد. (٦) ج: است. (٧) ب: حتك. (٨) ظ: قرنتین. (٩) ب: میکند.
(١٠) ج: کذالك. (١١) ج: صدق است. (١٢) ج: نمی نماید.

میکند، که درتحلیل[1] بردن بلاد سرحدیهٔ ایران برای او سکته‌روندهد. دربندر جز[2] اسباب جنگل تراشی آورده، که سواحل شرقی و جنوبی دریارا صاف کند و در مرداب انزلی کشتی آتش داخل کرده، که آنچه املاك ببیع شرط در آورده[3]، بطریق سهل تصرف نماید. فرانسه در تاسفست که: درین ایام فترت ایران، برای او مشغولیت شدید هم‌رسیده و قادر نیست که بتعلیمات مشفقانه دولت ایران را بعاقبت کار خود آگاه کند.

اهالی‌ایران، آنها که‌عقل و تجربه داشتند، بواسطهٔ شدت‌غیرت‌وعدم اقتدار، احتمال‌این حالات ناگواررا بر خود صعب و مشکل دیده، هریك [از][4] گوشه‌ای فرارفتند: بعضی‌دربدرندوبرخی‌دربستر؛ دوائی، که‌برای اعادت حیات آنها متصورست، توجه‌قلب واعادت‌میل پادشاهست و بس.

ارباب عقول متوسطه، که فقط بتقدیر قائلند و تدبیر را مثل حاکم معزول میدانند، بحفظ حالت حالیه صابرند و شاکر؛ که مبادا موجبات تقدیر واقتضای تغییراتی، که‌لازم[5] عالمست، وضعی‌ظاهرنماید، که ازین وضع بس ناگوارتر باشد؛ از سعدا، یا اشقیا، شخصی منتخب شود، که اغراض نفسانیه و دواعی خودبینی او روحانیت (را) بکلی از مردم سلب کند[6]، از قبور بندگان خدا صدادرآید که: «رحمَ‌اللّٰه نبّاش الاوّل»، زیرا که از ریاست‌ها، که این اوقات در ایران متداول شده، آثار عجیبه ظاهر ومشاهده میشود، (شعر):

چون جمادی‌را چنین تشریف‌داد　　بردل عاشق چها خواهد گشاد

---

(۱) ب و ج : تهلیل . (۲) ب و ج : بندرجر . (۳) ج : درآورد .
(٤) در اصل ج : در . (٥) ج : لازمه . (٦) ج : نماید .

جمعی ، که مصدر شغل و عمل بودند، بی اعتنائی رئیس کل آنهارا چنان خسته و کسل نموده [١] ، که از تدبیر معاش خود بکاری نمی توانند پرداخت . اگر بالفرض امری [٢] بدیهی الضرر فوری الاثر مشاهده (می) کنند دوچار [٣] دولت شده ، سکوت وخاموشی [٤] را بر منطق و خیراندیشی راجح میدانند ودر محضر رئیس کل ، که بوالفضولان درتقریرات لاطایل بریك دیگر [٥] تسابق دارند ، اینها مستغرق خیالات خودند و مطلقاً سخنی [٦] ازایشان شنیده نمیشود. فقرای نوکرباب، که مظهر «سوادالوجه فی الدارین» و فاقهٔ دنیا و آخر تند ، یعنی آن طبقه ، که مدار یومیهٔ ایشان بمواجب و مرسوم دیوانیست و روزی ایشان بحرام حواله شده ، درین آخر سال ، که رحم و انصاف وزیر مالیه رزق معلوم ایشان را بوعدهٔ موهومی متعهد شده ، از بی سامانی و کثرت عیال وشدت طلبکار حاضر وآماده اند، برای بار آوردن هرقسم رسوائی دولت وظاهر کردن بی نظمی بسیار مضر وهیچ مستبعد نیست که بزدو خورد جزئی و کشمکش مختصر [٧] طلبکاران آنها درچندجای شهرقیل و قال عظیمی برپا کنند و کار بجائی بکشد که دکان و بازار بسته شود . سفهای قوم ، یعنی کسانی که حصول جاه و منصب را فقط ببخت میدانند، تواضع را ترك کرده ، در مجلس ها مصدر میشوند ، بسکوت واظهار قلندری و درویشی و قساوت قلب و لاف عرفان و سفید کردن مو مواظبتی دارند ، (مصراع) : هزار نکتهٔ باریك‌تر زمو اینجاست .

طایفه‌ای ، که در السنهٔ اهل تحقیق بخزینه دار نو [٨] معروفند ، در حکومت های عمده خاندانهای قدیم را برچیده اند و از اموال رعیت ،

---

(١) ج :کرده . (٢) ج : امر. (٣) ب : دچار . (٤) ب : خواموشی .
(٥) ج : یکدگر (٦) ب وج : سختی . (٧) ب : مخفیه . (٨) ب : بخرنیه دار او .

که خزینهٔ پادشاهست ، درخانهای خود خزانها [1] ترتیب داده اند . این مکنت و ثروت ، که متضمن نکال دنیا و عذاب آخرتست ، چنان اسباب احترام ایشان شده که پایهٔ خیال آنها را ازمقام نوکری بالا برده (و) بدرجهٔ مطاعیت و آقائی رسانیده . درین هرج و مرج با عجله و شتاب غریبی از شخص دندان ساز فرنگی دندان خریده‌اند، که بجای دندان طمعی ، که ریخته‌اند، دندان تازه نصب کنند و ازین سفرهٔ بی انتظار لقمه ای بردارند ، (که) زیر دندانشان لذت کنند .

طراران [2] چند ، که از اعوان و انصار ظلم و جورند و بامروز دنیا معتقدند، نه بفردای عقبی ، ریاست کلیهٔ حالیه زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده ودر استحکام آن جهدی دارند ؛ بخصوص آنها که در مالیات وقسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع [3] الوصول تصرفات مالکانه بهم رسانیده [و] در [خرید و] فروش بروات دیوانی مبسوط الیدند (و) درحفظ اینحالت سعی بلیغ دارند . اگر یك وقتی شعور آقا اقتضای استعفا کند ، بالفاظ جسورانه اورا مطمئن میکنند وبخستگی پادشاه وسهولت تکالیف واضطرار مردم خاطر آقا را از خوف میرهانند . در تأخیر طلب نوکر ، [که] جمیعاً از روی سند دیوانی وقبوض خزانه است ، جناب آقا با آن توحش واستنکار، که از ریاست داشت ، نیم ورقی فاضلاً بعرض اقدس رسانید و پادشاه را ناچارکرد بمهلت شش ماهه و ازین مهلت هیچ مقصودی نبود ، جزتداخل مالیات نو و کهنه و اتصال معاملهٔ هذه السنه با سنهٔ آتیه ، (مصراع) : کین [4] رشته ببندیم [5] بآن رشتهٔ کوتاه . عوام الناس ایران ، ازآحاد و افراد

---

(۱) ب : خانه های خود خرانه ها (۲) ج : طرازان . (۳) ج : صریع .
(٤) ب و ج : کاین . (٥) ب : نبندیم .

رعیت و کسبه و نوکرباب، در کسوت عریانی و کربت بی سامانی، هر یك بزبان حال شکایتی دارند. نوکر باب از بی مواجبی و بی توجهی رؤسا [۱]، رعیت از شدت ظلم و جور حکام، کسبه از استیصال نوکرباب و سد راه [۲] [این] معاملات. پریشانی این مساکین، عرصه را برسا کنین شهرتنگ کرده، (ننگ) سؤال [۳] از میان مردم برخاسته [۴]، سائلین قدیم تسلیم صرف شده اند، در [۵] مالیات نطنز [۶] و جوشقان نکث [۷] کامل همرسیده، سائلین آنها مسئول گداهای دولتند.

« سَئَلَ سائِلٌ بعذابٍ واقع »، جمعی از گداهای دولتی، که درین سال باصرار میرزا عیسی و آدمهای او بسؤال [۸] و گدائی مجبور شده اند، شبها از رخنه های شهر، که تازه هم رسیده، اموال مردم را میبرند وراه و چاه برهمهٔ مردم مسدود شده ؛ از ریاست کلیه پیاپی اعلان میشود که: متوطنین [۹] شهر شبها خانهای خود راحراست کنند، مثل اینکه در معنی سلطنت، که استحفاظ نفوسست، خللی هم رسیده باشد.

کسانی که این قوه و کفایت [در] ایشان نیست که یك شغل پست را بشرایط نظم متکفل شوند کارهای بزرگ (و) با شأن بکف کفایت هریك مفوض شده، که همهٔ آنها معوقست. درین ایام فترت، که رئیس کل را جز [۱۰] جمع آوری وجوه قرض الحسن هیچ تکلیفی نیست، طمع سرشارشان حرکت کرده، سعیداً [۱۱] وشقیاً (مصراع): هل من مزید گویان مشق صدارت میکنند.

---

(۱) ج : بی توجهی رؤسا و بی مواجبی . (۲) ج : سرراه . (۳) ب و ج : سئوال . (٤) ب و ج : برخواسته . (۵) ب : از . (٦) ب : نطر ، ج : نظیر . (۷) ب : مکنت . (۸) ب و ج : بسئوال . (۹) ج : مستوطنین . (۱۰) ب : خر . (۱۱) ب در حاشیه : توضیح : وزیر امور خارجه میرزا سعید خان است ، ج : میرزا سعیدخان وزیر دول خارجه .

وَ مَن لَم یَعشق الُدّنیا قَلیلٌ   وَ لٰکن لا طَریقَ اِلیَ الوِصالِ

ازهمه بیشتر مرد ظاهر الصلاحیست[1]، که از پس کوچهای امور خارجه بساحت داخله رسیده، نرم نرم [و] شمرده شمرده راه میرود و در پرده آه میکشد. دماغ را از حالا بالا برده، از هوای جبروت در فضای لاهوت استنشاق نسیم[2] وحدانیت میکند، «اَفَتُما رونَنی و اَنَا بِالمنظر الاَعلی»، میخواهد صدارت عظمی را، از تقریرات خنك تر از یخ و تقلیدات سرد، بیك آب خوردن، «کسَرابٍ بقیعةٍ یحسبُه الظمآن ماءً» کند. اگر از ایشان سؤال[3] شود که: ازین توفیر خرج، که در دستگاه وزارت خارجه هم رسیده، جمیع منسوبان و نوکر های شما صاحب منصب شدند وبدولت رسیدند، دولت ایران چه صرفه برده؟ از روی اعتقاد میفرمایند: کدام یك ازکار های ما برای فایده وچه عملی در تحت قاعده است که این یکی دومی این[4] باشد؟ باید عیاری[5] بمیدان بیاید، که ازعیار مردم بکاهد و بربار مردم آنقدر بیفزاید، که ممات را برحیات رجحان داده، بگیلان بروند و او بصورت مرغی شود، بهمان حیله، که در کرم پیله بکار برده، نسل آنها را دانه دانه از روی زمین برچیده وبرای هضم[6] این لقمهٔ سنگین، اگر سه سنگ آب شاه وهزارسنگ آبروی دولت اکتفا نکند[7]، حاضرست که ببرکت سیدالشهداء (علیه السلام)[8] عطش خود را بآب دروس بنشاند و در باغ فردوس آسوده بنشیند؛

یك قطره زآب شرم ویك ذره وفا   درچشم ودلش خدای داناست که نیست

---

(١) ب در حاشیه: توضیح: نصیر الدوله که اکنون آصف الدوله لقب دارد منظور است. (٢) ج: تسلیم. (٣) ب و ج: سئوال. (٤) ج: آن. (٥) ب در حاشیه: اشاره بمرحوم نظام‌الدوله معیرالممالك است، ج: دوستعلی خان معیرالممالك نظام الدوله. (٦) ج: حضم. (٧) ج: نکنند. (٨) ب و ج درحاشیه: مرحوم نظام الدوله در تعزیه داری و اظهار ارادت بسیدالشهداء علیه‌السلام اصرار غریبی داشت (ج: اصراری داشت)

یا متجاهری[۱] مخمور مأمور[۲] شود، که مفاخرت او از وزارت علوم و تألیف و تصنیف بهمان تصنیف معروفست، که سلطان[۳] وگدا را برقص میآورد و سامع وقائل را بوجد[٤]؛ محاورهٔ او بمخابرهٔ یك سیمست، که از مرد رو، در[٥] حیاط اندرون او، بهمه جای شهر ممتد میشود، حروف این مخابره همه قیمتی و با معنیست[٦].

معلومات دارالفنون امتحان اطفال نا بالغست وچه مبلغها، که ازبد دخلی او، بدخل خزانه ضرر میرساند. هر که ساق را بالا برد مورد[۷] اشفاق والاست که: از امتحان خوب بیرون آمده، انعام و اضافه مواجب دیوانی حق اوست. تجار ایرانی[۸]، از برکت تعلیمات وزیر علوم، همه فارغ ازتحصیل شده، راه تعطیل پیش گرفته اند؛ بهمین سبب مبلغی توفیر دخل [در] گمرکخانهٔ ایران بهم رسیده، روزنامهٔ گمرك ولایات (ایران) شهادت میدهد[۹] که: این اوقات آنچه از بارهای تجارتی گرفته میشود صدپنجست، نه صد دو؛ شکایت مباشر گمرك طرداً للبابست، که کسی درصدد کشف آن[۱۰] [عمل] برنیاید؛ یادرماندگی دولت شدت کند، «هل من ناصر»[۱۱] بگوید، بشخص دو لوئی[۱۲] مستظهر شود، که از نواده [های] ساربان معروفست، علی الغفله تشهیر سلاح کند، بقبض ارواح پردازد و آن خنجر خون آلوده[۱۳] را، که در خانه دارند، دردست گرفته، روی خود را بشهر

---

(۱) ب: متجاهر. (۲) ج: معمور. (۳) ب و ج در حاشیه: زن مرحوم اعتضادالسلطنه سلطان خانم اسمش بود (ج: نام است) (و این اشاره باو است).
(٤) ب و ج: بوجه. (٥) ج: مرورو. (٦) ج: همه قیمتی است و با معنی.
(۷) ج: مور. (۸) ب: ایران. (۹) ج: میدهند. (۱۰) ج: این. (۱۱) ب و ج در حاشیه: محمدناصر خان ظهیرالدوله ازایل دولوی قاجار معروفست [که] خنجر شمر را وارث بود. (۱۲) ب: دوهلوئی. (۱۳) ج: خون آلود.

تربت کنند و بآواز نحیف بشخص شریف [۱]، که بنی عم اوست، ازین قتل عام چشم روشنی دهد و این الفاظ عربی العبارة را بلحن حجاز قرائت نمایند: «یا مُستشارالدّولة و مَنشارالملة، یا حاکم الُتربة [۲] وحاوی الرتبة، انت مُستراح فی التربة والترشیز و اباح کُل الشورتیز، قد قامت الملة فی طلب ثاره [۳] و احتاج الدولة الی مُستشاره، علیكَ بتمهید [۴] الایاب لِتسغیل [۵] الدواب»، یا این جواب راست باشد که از تخمهٔ [۶] آشتیانی دو تن بمسند [۷] وزارت متمکن میشوند. آن شیخ جاهل و پیر گمراه [۸] و آدم عاصی [۹] باعصای مرصع، بهوای خواب و صدای آب، علی الطلیعه [۱۰] از گمرکخانه بدارالصداره تفرج کنند و در یك بین الطلوعین با جاروب شدت عمل صفحهٔ ایران را چنان پاك و مصفا کنند که اردوی مرورا قاعاً صفصفا کرده؛ بی تحاشی بمطالبهٔ شیرین و فرهاد [۱۱] وحشی مشغول شود.

وجود این اشخاص و نظایر ایشان، که هریك در باطن بخودشان وعدهٔ صدارت میدهند، تهدید میکند مردم ایران را، بضعف خاطر پادشاه و قوت و قدرتی، که برای ایشان در ضبط کردن اموال و پامال کردن نفوس ایران دست داده و کفایت صدر اعظمی را بنقد در اجرای همین عادت دانسته‌اند و ما بایشان وعدهٔ صریح می دهیم که: حوادث متتابعه، که بممالك ایران زور آورشده، عن قریب صدارت را نه تنها باین اشخاص تکلیف میکند، بلکه بجمیع آحاد و افراد ایران تکلیف خواهند کرد و کسی

---

(۱) ب و ج در حاشیه: حاجی شریف خان پسر عم حاجی ظهیرالدوله یك چشم داشت ومستشار الدوله لقبش بود. (۲) ب: البرته. (۳) ب: ثارة. (۴) ب: به تمهید. (۵) ب: لنعذ. (۶) ج: تحمه. (۷) ب: مسند. (۸) ج: کبراه. (۹) ب: درحاشیه: توضیح: میرزا محمد قوام‌الدوله است. (۱۰) ج: الطلیعة. (۱۱) ب و ج درحاشیه: دختر فرهاد میرزا عیال میرزا محمد قوام‌الدوله است.

قبول نمیکنند. ای کاش این تکلیف ریش حاج [آقا] اسمعیل [۱] رامیگرفت؛ اقلاً حرفهای قدیم او اسباب نظم جدید واثر جاوید میشد، «ولکلّ جدید لذة». ممالك ایران را ظلمهای فوق‌العاده [۲]، که قطعاً اسباب قطع رحمت الهیست [۳] و آفات مزمنه و قحطست، چندان مسلوب المنفعه کرده، که تجار واهل حرف وصنعت آن ازخیال کسب افتاده وهم آنها واحد شده؛ جز تحصیل قوت (لایموت) یومیه بهیچ کار نمیتوانند پرداخت. روزی که قوت یومیهٔ ایشان بی زحمت تحصیل شود بولینعمت (حقیقی) خود، یعنی دهقانان، رحمت می‌فرستند. رئیس کل درقلع وقمع دهقانان [٤] نیز تدبیری کرده، که بعقل هیچ جانوری نمیرسد. اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود؛ رسم دهقانیت و فلاحت در ایران متروك خواهد شد و بعد ها هر کس ملکی داشته باشد ابداً در آبادی آن اقدامی [٥] نمیکند، سهلست از مالکیت آن هم تبری خواهد کرد، تا همهٔ املاك لم‌یزرع بماند و ایران بوادی غیر ذی زرع [٦] موسوم شود و میمنت این تدبیر را، بانعمتهای غلیظه، که ضمیمهٔ آنست، بیك شرح و بسطی باید بیان کرد، که بابیانات مجلس عامه مطابق باشد و آن بیان از حوصلهٔ این نسخه خارجست. ازوقتی که این بی‌نظمی وظلمهای آشکار درصفحات ایران بروز کرده، اختیارات ملکیهٔ این دولت در میان توزیع [۷] و تقسیم شد. انتظام و اغتشاش ممالك محروسه، بجهاتی چند، که گفتنی نیست، بعهدهٔ صنف خبازان موکول گردید [۸]. نرخ وکیل نان باراده و میل آنهاست؛ هرچه می خواهند از کیل می کاهند و بر نرخ می افزایند و احدی را مجال حرف نیست. قرص نانی، که از تنور

---

(۱) ب و ج در حاشیه: حاجی آقا اسمعیل ریش بلند (ی) داشت وجدیدالمذهب بود. (۲) ج: فوق‌الطاقه. (۳) ج: الهی. (٤) ج: دهقانها. (٥) ج: اقدام (٦) ب: ذرع. (۷) ج: توضیع. (۸) ج: گردیده.

طلوع می کند، بمنبر می برندوبعرشهٔمنبر می روند. عنوان سخن میکنند، سخنان همه از عصیان آدمست و شجرهٔ ملعونه و عوض شدن بذر [١] گندم قدیم و قدوم گندم جدید، که اگر آن گندم آدم را از بهشت عدن بیرون کرد، این گندم آدم را باجر [٢] شهادت بجنت خلد داخل می کند؛ ناگاه از سکنهٔ سوق بانگ « یا بشری » بعیوق می رسد، دهانهای [٣] بسته باز می شودودکانهای باز بسته، دسته دسته می ریزند، ریز های نان را وقایهٔ جان می کنند.

اگر روزی قرص معهود از (افق) تنور طلوع نکند، گویا طلوع می کند ازمغرب آفتاب. قیامت بر پای [٤] می شود. گاهی که طبیعت بلد در دفع تقلبات [٥] این صنف، که بمنزلهٔ اخلاط ردیه اند، قوت می گیرد و کار نان علی العمیی [٦] رو [٧] باصلاح می گذارد [و] تشکیل مجلس شوری خلط تازه تولید می کند، که طبع بلد بکلی از دفع آن عاجز میماند و اختیار خباز چند درجه بالا می رود.

ضبط ثلث اموال اموات، که اکل میته است، همه قباحت ها را از نظر اولیای دولت ایران ستر [٨] کرد. این اوقات بر ضبط املاك مردم، که در معنی لغو کردن [٩] رسم زراعت و فلاحتست، همتی گماشته اند و بطایفهٔ خباز اختیار داده اند که با رئیس بسازند و ده بتازند.

از جمیع دهات اربابی، که صاحب آن معینست و منال دیوانی آن مشخص [١٠] صورت عمل می خواهند وصورت آبادی را محومی کنند، که

---

(١) ب : برز، ج : بزر. (٢) ج : با اجر. (٣) ج : دهنهای. (٤) ج : بر پا. (٥) ب : لقلبات. (٦) ب : کانان علی العمی. (٧) ج : دو. (٨) ب : نستر. (٩) ب : که درستی کردن نفور. (١٠) ب : دیوانی و شخص، ج : دیوانی آن شخص

صاحب ملك حاصل زرع را بدیوان تحویل کنند و مخارج سال خود را از ممر سؤال [1] تحصیل نماید. درین تدبیر وجهی متصور نیست، جز اینکه رئیس کل خاطر پادشاه را فریفته [2] کرده که: دهات آباد مردم را بتعجیل ویران و لم یزرع کند، تا شبیه خالصه شود [و] بضبط دیوان در آید. [3]

خیر خواهان [4] دولت اظهار غیرت کردند، ولی بالمآل قدرت ایشان با اقتدار خباز مقاومت نکرد. اعتضاد السلطنه، با عینك دور بین و سمعك دیر شنو، که آیت عقل و علامت حزم اوست، بنظم این عمل مأمور شد. اعتضاد خبازان را بعالم امر دید، از [5] شجرهٔ گندم آیت نهی شنید، از در استغفار بر آمد [و] استعفاء کرد.

ساری اصلان قمچی کش آمد [6] (و) نانوا کش [شد]. آتش سوزاند، آدم بتنور انداخت، مرد ها گور بگور کشید. چاره نشد [7]؛ او نیز راه تهاون پیش گرفت، که مساعی او آب بهاون سودن بود و مهتاب بگز پیمودن. بطعمهٔ مقرر قانع شد، طریق خاموشی [8] پیش گرفت و بخواب خرگوشی رفت. اعیان ولایت، ارکان دولت را شفیع آوردند که: عمل نان از [9] ادارهٔ جناب آقا مستثنی گردد [10]؛ یك چند نظم این کار بعهدهٔ جناب طبیعت مقرر گردد [11]، تا مگر لوح ضمیر پادشاه از کدورت این مهم جزئی، که اصلاح آن در خبط و خطا های کلی اسباب ترضیه بود، تصفیه شود وصفحهٔ نان ازسیاه تخمه ها، که میرزا موسی درصفحهٔ ری پرا کنده بود، صاف و ساده گردد. جواب مسئلت اینان، بمقتضای یك مصلحتی، باز بارادهٔ آقا و گفتگوی مجلس منوط گردید.

---

(۱) ب و ج : سئوال . (۲) ج : فریضه . (۳) ب : درآمد . (٤) ج : خیر خواها . (٥) ب : ار . (٦) ب و ج درحاشیه : ساری اصلان وقتی برای دفع پلنگك (ج : در دفع حملهٔ پلنگك) بعوض قمه قمچی کشیده بود معروف شد . (۷) ج : ندید . (۸) : ب و ج : خواموشی . (۹) ب : ار . (۱۰) ب : مستغنی کرده . (۱۱) ب : کرد .

رقعهٔ ابلاغ متطایر شد، مجلسیان حاضر شدند [۱]. صدر مجلس بقعود [۲] جناب صدارت پناهی زینت [۳] گرفت. اهل مجلس برکوع رفتند، قوهٔ کاذبه سجود کرد، پوزه بخاك مالید؛ آنچه درکوزه بود بتراوید [۴]، شمیم انقوزه [۵] مشام مجلسیان را معطر [۶] کرد [۷]. برروان لسان‌الملك مشك و عنبر [ایثار شد]، دین خودرا ادا کرده، ازحق نعمت ابا نکرد؛ دیباچهٔ کتاب ابابکر را بذکر صدارت جناب آقا معنون نمود [۸]. این مجلس مرکبست از اجزاء متفرق‌الخیال ومنشعب‌الاحوال، که مسافت میان دل وزبان ایشانرا، (مصراع): نه آفتاب مساحت کند نه بادشمال. انتخابات آنها بامتحانات [۹]. نقلیست، نه باستحقاق عقلی. درین مجلس آن رأی مستحسن و مصابست، که از مصلحت عمومی خارج باشد.

اعضای مجلس بجناب آقا تاسی جستند: هرکه ناطق [۱۰] بود صامت شد [۱۱]. بفاصلهٔ یك ساعت علامت استنطاق ظاهر گشت، یعنی از دست جناب آقا حرکتی احساس شد. معاون‌الملك بفراست دریافت و خواست تشنگان [۱۲] مجلس را بنطق خود، که ازعین‌الحیوة ریاست سیراب بود، شربت آبی دهد. رئیس بوالفضولان، حرملهٔ عصر، دبیر فراهان [۱۳] در کمین بود [و] تیر فراوان درترکش داشت. نخستین تیری که از شست [۱٤] او جست

(۱) ج: شوند. (۲) ب: به عقود. (۳) ب: رتبت. (٤) ب و ج: بطراوید (٥) ب: انقوره. (٦) ج: تعطیر. (۷) ب و ج در حاشیه: جناب آقا بخوردن انقوزه معتاد بود. (۸) ب وج در حاشیه: لسان الملك برحسب اتفاق وقت وقعهٔ [صدارت] جناب آقارا در دیباچهٔ کتاب شرح حالت ابابکر بیان نموده است. (۹) ب: امتحانات آنها بانتخابات. (۱۰) ب: تاطق. (۱۱) ج در حاشیه: جناب آقا در هر محضر و مجلس سکوت را برنطق راجح دیده بنوعی‌که بوصف سکوت و عدمِ قوهٔ ناطقه موصوف ومعروف شده. (۱۲) ج: بستکان. (۱۳) ب و ج درحاشیه: حرملهٔ عصر دبیرالملك میرزا محمد حسین فراهانی است. (۱٤) ب: شصت.

بدست معاون نشست . بیچاره معاون مشك را بدندان گرفت [۱] و اشك بداماں ریخت و رو بآسمان کرده گفت : خدایا ، تو می‌دانی که حملهٔ حرمله از روی لجاج همکاریست ، نه احتجاج عقلی . جنگ مغلوبه شد ، چوبهای تیر حرمله هم چنان در هوا متطایر شد و باعضای مجلس زخمهای منکر می‌رساند . منظورات اقدس در جنگ اول (کشته و) شهید شد . معلومات مجلس بملاء اعلی رسید . بارگاه قدس جای [۲] ملال و خواص حضرت آشفته حال شدند . آخر الامر مسئلهٔ نان ردیف آب کرج و وصول بروات ونظم کارها بظهور حضرت قائم ، علیه السلام ، محول گردید . پس امر ملوکانه شرف نفاذ [۳] یافت که : این مسئله یك چند مسکوت عنه باشد ، هم مگر بی دخلی دیوانیان اورا اصلاح کنند .

شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر ، بعد از آنکه تدبیررا ازهمهٔ امور منقطع دید ، پای دربساط جناب اجل زد و دست بذیل [٤] خدای عز و جل . مزار ائمهٔ انام را مدار هجرت کرد و بعزم آن دیار ، که دار نصرتست ، همت فرمود ، که تولای بایشان درجذب خیر کمند رستمیست و در دفع شر جوشن داودی ؛ تا مگر آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند و انفصام ملك بامداد ملت انتظام گیرد ، که مغرب هر افق مشرق دیگرست . قاتلین دولت را بمنتقم حقیقی سپرد [و] چون این قتل بمسئلهٔ لوث راجع بود شخص واحدرا بمعرض [٥] قصاص نخواست . ای کاش درین سفر ، که موکب همایون بدیار [٦] عرب و مزار عجم توجه دارد ، این بی حمیت ها ملازم

---

(۱) ب و ج درحاشیه : معاون اسمش عباس است اکنون قوام الدوله وزیر داخله است (درج این دو جمله پس و پیش نوشته شده) (۲) ب : جای . (۳) ب : نفاذ . (٤) ب : بذیل . (٥) ج : معرض . (٦) ج : بدربار .

رکاب بودند و در جوار ذالکفل [1] نبی خواب [2] می رفتند و دولت ایران ازشر کفالت [3] ایشان چندی خواب آسوده می کرد (و) سال تحریر این خجسته تقریر ، که از روی حساب اسلامیان یکهزار و دویست [4] [و] هشتاد و هفت سال [5] از هجرت فخر بنی آدم ، حضرت خاتم ، صلی‌الله‌علیه و آله و سلم ، گذشته است ، در تمهید اسباب سفر تأکیدی رفت . این تحمل شاق و قبول [6] مالا یطاق در جنب خطرات حضرش [7] مسهل بنظر آمد . عزم ملوکانه ، که اصل مطلب بود ، باعلام مجلسی [8] مسجل شد . مقرر گردید مجلس تشکیل یابد ؛ اعیان دولت وچا کران حضرت درحوزهٔ گفتگو حاضر شوند و از فروع مطلب و اصول [9] مسئلت ، هر آنچه را مقرون بصواب دانند ، در حضرت اعلی عرضه دارند . رعایت میل جناب آقا ورمز و غمز [10] قوهٔ کاذبه ، بی بصران را جسور کرد و صاحب نظران را مجبور که : محکمات عزم ملوکانه [را] بمتشابهات نازلهٔ خود نسخ نمایند . رئیس بوالفضولان ، حرملهٔ عصر ، ابن [11] شهر آشوب ، که بشهرت کتابچه نویسی مشتهرست [12] ، و برای شخم حسین آباد و تخم دبیری کتابچهٔ مخصوص نوشته ، دامنی بکمر زد و مشت گلی [13] آب [گرفت ، دسته گلی آب] داد ، مکتوبی سر بسته بحضور اقدس فرستاد ، که از مثالب و معایب این سفر بود . پیداست که ازشوره سنبل نروید و از سموم فعل نسیم نیاید . پیش از آنکه مسطورات او معروض افتد سخط دیده [14] ، سقط شنید ؛ بایقان

(۱) ج : ذی‌الکفل . (۲) ب : احزاب (۳) ج : کفایت . (٤) ب . دربالای سطر : ۱۲۸۷ (٥) ج : دویست سال و هشتاد و هفت . (٦) ج : قول . (۷) ج : حضرتش . (۸) ج : دولتی . (۹) ب : وصول ، ج : فصول . (۱۰) ج : در نزدعمر ، ب: درنبرد غمز . (۱۱) ب و ج : این . (۱۲) ج : شهره است . (۱۳) ج : کل . (١٤) ج : دید و .

وشهود[1] پیوست که : شقاوت حرماه متعدیست واز وزیرعلوم لازم ، زیرا که امتناع وزیر علوم از التزام رکاب همایون خود اورا ازسعادت این سفر محروم کرد و حرملهٔ ملعون همه کس را ممنوع[2] میخواست . ارباب فراست فرصت یافتند ، سوی شادروان دولت تاختند . از فواید عزم ملوکانه ومحسنات این سفر فصلی بقلم آوردند و رمزی چند بسلامت آب و صفای در خوشاب ، که نمونه ای از مکنونات خاطر خسروانی[3] بود ، در وی درج کرده ، بعرض رسانیدند . از رشك[4] بیان و بنان اینان اگرشکر بتنگ خریدند[5] و گهر بسنگ عجب نیست ، که آن سخن ها تلخی ده شکر بود وخجلت‌بخش گهر ؛ « اَستَغفِرُالله لِما قَدمَضی وَ اَسئَلُ الِعصمةَ فیمابقی » ، برهوشمندان دقیق‌النظر پوشیده نیست : آنچه درین اوراق ثبت افتاد بذمایم صفات راجعست ، نه بذات سامیه ، (شعر) :

برنمد چوبی اگر آن مرد زد   برنمد کی چوب زد برگرد زد

[از] این گرد وغباری ، که ازاسب تازی وزرای مرخص برخاسته[6] ، دولت ایران دریك جای بسیار تاریکی محبوسست . اگر وقتی راه خلاصی[7] برای او پیدا شود ، دشمنان نظم وقانون جهدی دارند که ازطرق[8] عدیده آن راه مسدود شود . هیچ یك از سلاطین عصر[9] بقدر پادشاه[10] ایران در ترقی دولت و تربیت رعیت سعی و تلاش نکرده ولی از سعی و تلاش او ذره ای در ترقیات مطبوعه پیشرفت حاصل نشده ، بلکه قوت و قدرت دولت تنزل کرده ونتیجهٔ معکوس داده وسبب آن اینست که وزرای مزبور

---

(١) ب : باتفاق و شهور . (٢) ج : محروم . (٣) ج : خسروانه .
(٤) ب : شك . (٥) ب : به بنك خرید. (٦) ب و ج : برخواسته . (٧) ج : خلاص .
(٨) ب : طریق . (٩) ج : عهد . (١٠) ج : پادشاهی .

هیچ وقت راضی نمیشوند راه منصب ومداخل واستقلال ایشان، بواسطهٔ وضع قانون، مسدود شود.

اگر وقتی باصرار و میل پادشاه، بمتابعت قانونی اقدام کردند، باخذ اصول قانون و تفریق قوهٔ حکمیه ازقوهٔ اجرای حکم نپرداختند، بلکه تمامی حواس خود را مصروف داشتند بتقلید فروعات [دیوانی] وبی اعتنائی باصول و اشتباه اصول بفروع، تا بپادشاه معلوم کنند که: دولت ایران بالطبع از قبول کردن قانون قاصرست و ازاجرای آن عاجز. غیرت حق شناسان اقتضا کرد که شاه را از شبهه برهانند و ببرهان نقلی روشن کنند که: دولت از پذیرفتن قانون واجرای آن عاجز نیست ومدلل دارند که: انتظامات دول خارجه، بیك بی نظمی بالاتر از آنچه بالفعل در ایران موجودست، مسبوق بوده وبهمت اشخاص با غیرت وهیأت[1] مجتمعهٔ مردمان بی‌غرض همان بی‌نظمی باین انتظامات مبدل[2] شده؛ هنوز عنوان این مطلب نشده، خود خواهی و نخوت وزرای حق ناشناس یك مشتی بچانهٔ آنها زد، که صدای آن مشت بگوش عاقلان رسید وبایشان پند مشفقانه داد که: «مَنْ صَمَتَ نَجی». همان صدا تأکید کننده شد پادشاه را که پای خود را از دروازهٔ ایران بیرون بگذارد، ببیند دولت عثمانی، که (در) آخرین درجهٔ قبول تربیتست[3] ازچه تاریخ، دو ثلث رعیت کردستان و عربستان و سایر بلاد ایران [را] بامنیت عراق عرب دعوت کرده وبآنها از ظلم حکمرانان[4] ایران چه صاعقه رسیده[5]، که هوای نا مناسب وباد های سموم عراق عرب را بییلاقات[6] خوش آب و هوای ایران رجحان

(۱) ج: هیئت (۲) ج: متبدل. (۳) ج: تربیت بود. (٤) ب: حکمران، ج: حکمداران. (٥) ج: رسید. (٦) ج: بریلاقات.

داده‌اند. بعدازآنکه باد سام برایشان برد[۱] وسلام شد اصول دولت عثمانی در طبع آنها چه قوه احداث کرد (که) متدرجاً اقوام و عشایر خود را بآن دیار جذب میکنند و درحکومت حالیهٔ ایران، که ولایت را (دربسته و رعیت را) دست (بسته)، بیک مبلغ معین، بعاملین جور مقاطعه میدهد، چه اثریست که بالاتصال رعیت ایران را ببلاد عثمانی میفرستند؟ توفیر دخل عراق عرب بجائی رسیده که مهمات حربیهٔ دولت عثمانی، درحمله‌ای که بایران خواهد آورد، فقط ازخود عراق عرب تحصیل میشود ومجاورین عتبات عالیات، هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص و تحقیق ببینند، فراریان ایرانی را باسم و رسم از[۲] حضورشاهانه میگذرانند وفواید مواد عشره را، که سواد بشرهٔ دولت ایران شده، درپیشگاه مبارك تشریح خواهند کرد وچند نمره هم از روزنامهٔ مشرقی، که پیش هندیان مجاور و سایر رعایای انگلیس یافت میشود، با ترجمهٔ[۳] چند فصل از روزنامهٔ زورا، که‌دربغداد انطباع شده، بنظر انورمی رسانند، تا آنچه درین اوراق ثبت شده بغرض شخص کاتب حمل نشود.

در روزنامهٔ مشرقی وضع حالیهٔ ایران را بعهد ضحاك تشبیه میکنند و میگویند که: سلطنت ضحاك باز از روی[٤] یك قانونی بود و ظلم وجور او حد و نهایتی داشت. اما سلطنت ایران، بعلت بی‌قانونی و ظلم های بینهایت، ممالك ایران را مثل بیشه کرده، پر از جانور های درنده، که طبعاً درقصد یکدیگرند. وجود این جانورها اختیار را از ید قدرت پادشاه بیرون برده، اطمینان مالی وجانی را ازجمیع خلق ایران سلب کرده است.

---

(۱) در ب این کلمه نقطه ندارد. (۲) ج: در. (۳) ب: باتر ترجمه.
(٤) ب: با ترازوی.

در ذیل همین فصل میگوید: ملت ایران، از سنگینی جسد عالمان بی‌عمل وزاهدان دنیا طلب، بمرض کابوس مبتلا شده، بمرتبه‌ای بیحرکتست که از[۱] این ظلمهای بیحد و حصر، که رفع آن فقط بعهدهٔ ملتست، بهیچ حرکتی قادر نیست [و] ریاست کلیهٔ ایران بعهدهٔ عاجزانهٔ فقیری مفوض شده که طبع جامد او[۲] وجود حیوان و انسان را بروجود بادنجان رجحان نداده، ساحت[۳] وسیع الفضای ایران را، براهالی مملکت، مثل زندان کرده و خود در یوسف آباد، که‌حظیرهٔ قدس و محل انس اوست، بغرس اشجار مشغولست و هنوز نفهمیده که: تکلیف بالفعلی او پرورش نهال انسانیست. عیب همچو آدم بی‌تمیز را [تا] بحدی بزرگ و وسیع میدانیم که اگر در امور دولت ایران هیچ نقصی[٤] نبود میگفتیم: همین یك عیب برای سد راه هرنوع تربیت و ترقی دولت کافیست. میگوید: قوهٔ حربیه، که بمنزلهٔ روح طبیعیست و حرارت غریزی دولتست، در ایران بمرتبه ای ضعیف و مبهمست، که نمیتوان فهمید دولت مزبور حفظ داخلهٔ مملکت و دفع حملهٔ خارجه را باین وسیله خواهد کرد یا بوسائل[٥] آسمانی و مواعید صادقانهٔ میرزا نصرالله خدا؟

میگوید: وزارت امور خارجه مفتاح کشف معانی مخفیهٔ دولت و مظهر جلال و قدرت پادشاهست. این وزارت جلیله، چون از صورت پادشاه حکایت میکند، حسن وقبح او فوراً در خارج اثرمیبخشد وآن‌اثر بلافاصله بملت برمیگردد و پادشاه ایران الحق از وسعت و رونق این وزارت بهیچ وجه مضایقه نکرده؛ اما از این وسعت و رونق هیچ اثری

---

(۱) ج: در. (۲) ب: طبع جاندارو. (۳) ب: سیاحت. (٤) ج: نقص. (٥) ب: وسایل.

ظاهر نشده ، جز اینکه وزیر امور خارجه را موجبات هندسهٔ طبیعی بامکنت و متمول کرده و همه جا خود را بیك صورت طمعی نشان میدهد ، که هم نسبت بشأن سلطنت ناقص و محقر ست و هم نسبت بمصلحت دولت در انتخاب اشخاص ، که از اطراف دولت ببلاد خارجه ابعاث میشود. این وزیر باتدبیر جمعی را اغوا و اضلال میکند بآماده کردن یك مبلغی ، که بخازن او باسم تعارف تأدیه کنند. بحکم استخارهٔ جعلی قرعهٔ مأموریت باسم آن کس بیرون میآید ، که مبلغ تعارف را زیادتر و زودتر ادا کند. ازین مأمور در ترتیب امور مو کوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویهٔ مهام پولیتیکیه[1] تکلیف ساقطست و تکلیف لازم الادای او ترضیهٔ طالب گارانیست ، که از ابتدا تا انتهای مأموریت برای او بهم خواهد رسید و غالب آنها کسانی هستند ، که باسم و اعتبار دولت ، یا محض ترحم و تفضل بمأمور[2] مزبور دستگیری کرده و میکنند و آخر متوالیا ظهور میکنند ؛ جمیعاً از متولدات این حسن و قبح تازه است که نفسانیت ایرانیها اختراع کرده و بفعل آن فتوی[3] داده است .

میگوید : پادشاه ایران ، در علم و اطلاع برفواید نظم[4] و آبادی و نتایج عدل و انصاف ، سر آمد همه و شخص اول و فرد اکمل ایرانست و در بالاترین درجهٔ تتبع[5] واقع شده ؛ معهذا[6] این مفتن[7] نفس فتنه کرده و میان علم و عمل پادشاه جدائی انداخته و امر بجائی منجر شده ، که اگر یك بی تربیتی قسی القلب مملکت را ویران کند و نفوس آن مملکت را بهلاکت رساند ، همین شخص بتجویز مفتی نفس و مبلغ جزئی ، که بحضور

---

(۱) ب و ج : پولتیکیه . (۲) ب : لمامور . (۳) ب فتوری .
(٤) ج : فواید و نظم . (٥) ب : متبع . (٦) ب : معذا . (۷) ج : مفن .

[پادشاه] میفرستد ، سالیان دراز در آن مملکت حاکم مطلق خواهد شد .

میگوید [1] : بینونیت علم و عمل پادشاه صفت نصفت و عدل را ، که نتیجهٔ علم و قدرتست ، بپردهٔ مستوری برده و نظامات ملکیه و معاملات حسنه را نا مرعی گذاشته و امور را بهوای نفس تفویض کرده، تکالیف دولتی‌را ازمیان برداشته . پادشاه در خاك ایران ،که خانهٔ موروث اوست، باو [2] میماند که خانه ای بموعد معین کرایه کرده باشد ، تعمیر خانه را از تکلیف خود خارج بداند .

در مقالهٔ دوم میگوید : تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلومند [3] ومظلوم ترین آنها پادشاهست ، که در خانهٔ خود بکرایه نشینی قناعت کرده وجمیع ظالمان قوی پنجه ،با معاهدات خاصه ، همتی [4] گماشته اند که، قبل از انقضای موعد ، او را ناچار کنند ببیرون رفتن .

در مقالهٔ پنجم وضع حالیهٔ ایران را باواخر سلطنت هندوستان متمثل کرده و میگوید: درین اواخر حماقت هندیها بدرجه ای رسیده بود که ازهمه اسباب دست کشیده و پی [5] القاب افتاده بودند وبیشتر این القاب، وقتی اعطا میشد ،که ازسلطنت هندوستان (اسمی) باقی مانده بود. همان سال که ازهمه طرف بدولت هند ادبار [6] زور آورده بود [7] لقب اقبال‌الدوله بمن دادند و در سر [8] القاب بی معنی زن و مرد هندوستان یك ازدحامی داشتند ، که ازحوصلهٔ حروف تهجی خارج بود .

هم درین مقاله میگوید: خلق ایران مرکبنداز ارواح باطله ونفوس عاطله و اوهام کاذبه و ملکات ذمیمه ،

---

(۱) ج : میگویند . (۲) ج : باد . (۳) ج : مظلوم (٤) ج : همین .
(٥) ب : بی . (٦) ب : اوبار . (۷) ج : زور آور بود . (۸) ب : سیر

اَطفالهُم فِی الحسن[1] کشیُوخهم[2]

وَ شُیوخهُم فِی العَقل کالاَطفال

همچون[3] کودکان، که هنوز آئینهٔ روح ایشان از[4] قعر آب و خاک بدن بیرون نیامده[5]، نفوس این ناقصان نیز در غلاف ابدان مغمورست[6] و ترا کم ظلمت وجود ایشان بمرتبه ایست که مانع[7] از تجلیات تربیت شده.

هم درین مقاله میگوید: تربیت عمومی ایران بعهدهٔ ناقصانی چند مقررست، که جوانان با استعداد ایران را، که قابل هرنوع حرفت و هنرند، بیک اجرت جزئی اجیر[8] خود کرده اند، از طلیعهٔ صبح تا غروب همراه خود میبرند وبآنها آداب بیکاری تعلیم میکنند. ازتعلیمات عمدهٔ آنها اینست که: راه عبور برآینده و رونده سخت کنند و بمحض خوش آمدن این[9] احمقان مردم را بایستادن مجبور نمایند و در دعوتها میان مهمان و میزبان مایهٔ عداوت ابدی شوند. همین که روزگار جوانی این بد بختها [را] بسر رسید، عذرشان خواسته است، هنر و حرفتی هم تحصیل نکرده اند، لابد میشوند بگدائی.

حسنات این عمل، که اظهار اعتبار و حشمتست، با القاب خوف و وحشت[10]، درنظر رؤسای ملت ایران نیز ازمستحبات شده. در کوچهای شهر جار و جمعیت علماء، بعنوان اینکه شعار اسلامست، کار را برمردم مشکل (تر) کرده ودر رد آن[11] بحث، که نصف خلق ایران را، درپایان عمر وختم نوکری، ناچار میکنند[12] بسؤال[13]، رجال دولت ورؤسای ملت ایران

---

(۱) ب: الوجه. (۲) ج: مثل شیوخهم. (۳) ج: همچو. (٤) ب: در. (٥) ب: نیامد. (٦) ب: معمور است. (۷) ب: تابع. (۸) ب: اخیر. (۹) ج: آن. (۱۰) ج: وهشت. (۱۱) ج: کرده در روان. (۱۲) ج: میکنند. (۱۳) ب وج: سئوال

هنوز جوابی فکر [1] نکرده اند، که در مقام مسئولیت بتوانند بگویند، جز اینکه برسفاهت خودشان، که سالها در شبهه بودند، اذعان صریح کنند.

وهم درین مقاله میگوید: معاریف [2] ایران را دیده ایم، باعداد که از خواب برمیخیزند، با بخت خواب آلوده و تردیدی، که از حرکت وسکون خود دارند، لابد میشوند از ملاقات رئیس کل و خضوع بی فایده وتصدیق بلاتصور و انکار [3] بدیهی و تصویب اعمال بین الضرر؛ ریاست کاینهٔ ایران هم غالباً در چنگک [4] یك حیله وریست، که از ممر ظلم و شیطنت مایه و مکنتی همرسانیده [5]، بقوت آن مایه و مکنت و حیلها، که درحفظ آن بکار برده، پادشاه را بحسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفتهٔ خودکرده وتا پادشاه از ین شبهه برنیامده مردم ایران را از [6] اطوار نا ملایم این رئیس خلاصی نیست.

در مقالهٔ دوازدهم، که صنایع غریبهٔ مملکت را تعداد میکند، میگوید [7]: در ایران صنعتی جدید الاختراع [8] شده، که چانهٔ همه فرنگیها میچاید وآن صنعت ساختن یك جور نردبان آسمانیست، که در او اسبابی تعبیه شده، بمحض اینکه پای آدمی باولین پلهٔ نردبان نرسیده [9] خود را در پلهٔ آخرین می بیند و این نردبان هیچ جا یافت نمیشود، مگر پیش وزرای نوخاستهٔ [10] ایرانی.

درمقالهٔ پانزدهم میگوید: متقدمین ازحکمای طبیعی ببراهین حسیه منشأ هوای موذیه را، هرچه مشرقیست، از سواحل رودخانهٔ گنگ میدانند و هرچه جنوبیست از اهالی بلاد یمن و متأخرین برآنند که:

---

(۱) ب: هنوز فکری. (۲) ب و ج: معارف. (۳) ج: اکفار. (۴) ج: جنك. (۵) ج: همرسانده. (۶) ج: در. (۷) ج: میکنند میگویند. (۸) ج: صنعت جدیدی اختراع. (۹) ج: رسید. (۱۰) ب و ج: نو خواسته.

درین اعصار هوائی، که حافظ مرضست وموذی ترین همه ،هوای[1] ایرانست، که جمیع ایرانی مدقوق و مردهٔ متحرکست وبالفعل ممالك ایران [بمنزلهٔ] یك شخصیست ، که برای دفع اخلاط ردیه[2] دوائی خورده ، ضعف بنیه[3] یا[4] غلظت[5] خلط او را از استفراغ مانع آمده .

ملك ایران درین بیماری شدید وحالت احتضار، که بد نیست بیروح ، از عالم ارواح صدائی می شنود که : رجعت موکب همایون کاشف از معاد جسمانیست و ورود مقدم مبارك پادشاه از واردات روحانی . بسط بساط عدل و داد ازموجبات معادست ، اِنَّهُ لَبِالمرصاد[6] . صادر اول ونخستین چیزی ، که از ارادهٔ علیهٔ ملکانه[7] ظهور خواهد یافت ، وضع قانون عدلست وحبس وزرای مرخص . منکران معاد بر[8] اعتقاد قدیم راسخند و بنشائهٔ[9] اخری[10] قائل نیستند ، که طمع از پذیرفتن قانون قاصرست و اَکثَرُوا[11] فیها الفَساد .

دو چیز مؤید اعتقاد ایشان شده : [اول جلوهٔ زحمات آنهاست ، که درین غیبت کبری ممالك محروسه مخروبه شده] وصدا ازکسی درنیامده . دویم[12] مساعی مشکورهٔ میرشکار در ترغیب سواری وصید افکنی وتنفر وجود[13] مبارك ازمقر سلطنت ، برسم معهود وشیوهٔ مألوف وتوجه خاطر اعلی بتوجه تفرج[14] اطراف وصیدگاههای معروف ، که تقدیم این مشاغل مهمه بی شك[15] سبب تعطیل مهام ملکی وملکیست[16] و تفویض کار ها بوزرای پیشین .

---

(۱) ج : هوا های . (۲) ج : دریه . (۳) ب : بنه . (٤) ج : یا .
(۵) ب : علظت . (٦) درب دو کلمهٔ آخر را نقطه نگذاشته اند . (۷) ج : ملوکانه .
(۸) ب : معابر . (۹) ب و ج : به نشاء . (۱۰) ج:اخروی . (۱۱) ب : اکثرو .
(۱۲) ج : دوم . (۱۳) ب . مشعر وجوه وجود . (۱٤) ج : بتفرج. (۱۵) ج : وشك. (۱٦) ب : مللی است .

هاتف غیبی میگوید: اولاً سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود (و) درین مدت قلیل سیم تلگراف و مخابرات مفیده، که از اردوی همایون میشد، اسباب حفظ ممالك و ایمنی مسالك بود، والاظلمهای وزرای مرخص رشتهٔ این نظم جزئی را هم از هم گسسته بودند [۱].

ما بخاطر میآوریم سفر افغانستان مرحوم محمد شاه، که از یك سال متجاوز بود. مالیات بقسط میرسید، مهمات حربیه بهرات میرفت. همین پادشاه بسمت ولیعهدی وصفت سلطنت، با هدایای نیکو، نیکولا امپراطور [۲] روس را در کنار ارس پذیرائی کرد. وکلای دولت، که مقیم دارالخلافه و متصدی امور جمهور بودند، در ازای [۳] خدمات مذکوره، خود را مستحق [۴] هیچ امتیازی نمیدیدند، بلکه تشویش خطر داشتند که: شرط خدمت کما یجب تقدیم نشده. ثانیاً میرشکار مرخص [و] بزیارت خانهٔ مکه رفت؛ یك مدتی مشغولیت صید حرم او را مجال رجعت نخواهد داد واین [خود] یك علامت خوبیست براستقامت خاطر پادشاه و حبس وزرای مرخص وخلاصی دولت و صحت مزاج ملك وقوام ملت و نفاذ [۵] احکام عقل و نسخ فتاوی نفس وآسایش رعیت و آبادی مملکت، تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست [۶]؟

پایان

---

(۱) ج: بود. (۲) ج: هدایای نیکولار براطور. (۳) ب: اذای.
(۴) ج: متفق (۵) ب: نفاد. (٦) پایان نسخهٔ ب: حرره اقل الفقراء درویش یوسف فی قریة لشته نشاء من محال دارالمرز گیلان فی یوم الخمیس خمسه عشر ۱۵ من شهر محرم الحرام ثلثمائة وعشرین بعد الالف من الهجرة النبویه صلواة الله و سلامه علیه ۱۳۲۰. پایان نسخهٔ ج: قد تمت هذه الرسالة النفیسه فی لیلة السبت السابع و العشرین من شهر رجب المرجب و هو لیلة المبعث کتبه العبد علی بن عبدالرسول غفر لهما سنهٔ ۱۳۱۷.

فهرست نامهای خاص

***

در متن کتاب چند غلط از نظر گذشته است که از خوانندگان درخواست میرود پیش از خواندن درست کنند :

صحیفه	سطر	درست	نادرست
٤	٥	علم سوز	عالم سوز
٣٣	١٥	اسبن	اسبی
٤٥	٨	خدمست	خدمت